



# الكتاب الثاني في بيان

في بيان...

...

...

...

...

...

...

...

...



# فہرست کتاب مستطاب مکتوبات حضرت امام ثانی مجدد الف ثانی قدس سرہ حصہ ہفتم و نهم و قہر دم

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲	مکتوب پنجاہ و یکم در بیان کلام حق بسایر کلمات با بعضی اذکمل واقع میشود۔	۱۰	آن رجہ را ہم سرانجام دہند۔	۱۰	مکتوب پنجاہ و بیستم در بیان آنکو
۳	مکتوب پنجاہ و دوم در غیب محبت این طائفہ علیہ	۱۱	قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیہ است و بنا قیام امام عظیم الی عقیقہ	۱۱	فرق میان ملتزم شریعت و مدرسن شریعت و نیز میان احکام شرعیہ و احکام الہامیہ
۴	مکتوب پنجاہ و سیوم در جواب سنیہا کہ اگر عبادت میکنم نفس را عجب پیدا میشود و اگر خلاف شرع واقع میشود خود را محتاج دوزخ خیال میکند	۱۱	احکام قرآن مجید ششم اند۔ دست قیاس پر دو مظهر احکام اند۔ مثبت آنها۔	۱۶	علامہ انوار اخبار طیبہ را مخصوص پیغمبران دانند و دیگران را دارن شرکت نمودند این معنی ثنائی در اشدست
۵	مکتوب پنجاہ و سی و یکم در بیان مرآت و درجات از متابعت آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام	۱۲	در احکام اجتہاد پیغمبر را با پیغمبر بحال احکام است اگر آن غیر جائز اجتہاد رسد۔	۱۶	امور دینیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیارست کہ من خاص دران الہام است بلکہ اصل ثنائی این اصل تا انقضای عالم بر پاست۔
۵ و ۶	درجہ اولی مرحوم اہل اسلام راست و علما و اطوار و عباد و زوادی درین درجہ شریکند۔	۱۲	اینجا دقتیست پیغمبر را کہ متابعت شرع پیغمبران اولوالعزم مینمایند	۱۸	سوال و جواب متعلق باین
۶	درجہ دوم از متابعت اتباع اقوال و اعمال آن سرور است کہ باطن خلق دار	۱۳	سوال و جواب متعلق باین	۱۸	مکتوب پنجاہ و سی و دوم در بیان آنکہ عارف تا بجائے میرسد کہ سیئات دیگران در حق او حکم حسانت پیدا میکند۔
۶	درجہ سوم از متابعت اتباع احوال و اذواق و مواجید آن سرور است	۱۳	نیز سوال و جواب متعلق باین	۱۸	مکتوب پنجاہ و سی و سوم در بیان آنکہ عارف تا بجائے میرسد کہ سیئات دیگران در حق او حکم حسانت پیدا میکند۔
۶	سوال و جواب متعلق بحقیقت نماز و روزه و دیگر اعمال۔	۱۳	حضرت عیسیٰ علیہ السلام کہ بعد از نزول متابعت این شریعت خواہد نمود	۱۹	مکتوب پنجاہ و سی و چہارم در بیان آنکہ ذکر حق تعالی اولی است از درود فرستادن بخیر البشر اما ذکر یک شایان قبولیت داشتہ باشد یا ذکر یک از شیخ مقتدا اخذ نموده باشد و میان دو درجہ از بر او اثبات این مدعی
۶	درجہ چہارم از متابعت کہ مخصوص علماء و آئین است	۱۴	قول خواہ محمد یا رسا کہ حضرت عیسیٰ بعد از نزول بجز بسا امام ابوحنیفہ علی خواہد کرد۔	۲۰	بیچ فردی از امت اگرچہ در کمالات بدرجہ علیا برسد پیغمبر خود مساوات پیدا نکند و نہ برترہ بیچ پیغمبر برسد۔ اگرچہ آن پیغمبر را بیچیکے متابعت نہ کرده باشد۔
۶ و ۷	بیان علامت از برای علماء و آئین در بیان التزام متابعت سنت و اقتساب از بدعت۔ ہر بدعت کہ باشد و بیان تقریر این معنی و مذمت علماء دقت و رد ایشان	۱۵	ما قصہ چند عالمیست چند را یاد گرفته اند و احکام شریعت را دران منحصر ساختہ و اورا معلوم خود را نفی مینمایند۔	۲۱	بیان بزرگی داعیان و مہلکان این امت و تفاوت درجات ایشان و درجہا کہ محتشان است را افضل دانستہ اند
۷	درجہ پنجم اتباع کمالات آن سرور است کہ علم و عمل را در حصول آنها مدخلیست	۱۵	بانی فتنہ ابوحنیفہ است و نہ حصہ از فتنہ او را مسلم شستہ اند و در ربع باقی ہم شرکت دارند باوے۔	۲۱	مکتوب پنجاہ و سی و پنجم در بیان عالم مثال و در تناسخ و نقل روح و بیان کون و ببرد و بیان حدیث ان الله خلق مائتۃ الف اذہر و بیان مشاہدہ شیخ محی الدین بن عربی اندرین باب و تحقیق حضرت ایشان اندرین باب
۷	درجہ ششم اتباع کمالات است کہ بتمام محبوبیت مخصوص اند۔	۱۶	آوردی مزیت این بزرگواران را امور دیگرست	۲۲	سوال غریب جواب عجیب متعلق بتناسخ و بیان تجدد روح کل باجساد و تشکل با تشکل در رنگ و بیان و حضور بعضی از اولیاء اہل دیرگاہان در امکان متقدہ و عدم در احوال متباینہ۔ و بیان نزوعات اینہا
۷	درجہ ہفتم کہ جامع جمیع درجات سابق است تخلیق بنزول و بسوط وارد و بیان متابعت کامل	۱۶	حضرت خواہ محمد یا رسا نوشتہ کہ در انجمن علوم لدنی روحانیت حضرت خضر شریعت خطاب حضرت شیخ عبد القادر جیلانی در اثنا و نظر بر سر پیغمبر حضرت خضرای اسرار بی کلام محمدی نشین۔	۲۵	بیان فرق میان کون و ببرد و میان تناسخ و در عالم صغیر نمود عالم مثال خیال است و عالم پست
۱۰	علامہ انوار ہر درجہ اولی خرمند کاش	۱۶	علوم و معارف دیگر اند ما و رساے احکام	۲۶	





صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۳	بیان گردانے مبتدیان کرانہ اندر	۶۹	انا عروضا الامانة ۱۰۰ در بیان ملا	۸۹	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۴	قول شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ	۷۰	انسان کامل کہ معاملہ و مجامعہ میرسد کہ	۹۰	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۵	شکر این نعمت بجا باید آورد کہ حق تعالی	۷۱	اور اقوم جمع ہشیا میسازند و آن ظالم	۹۱	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۶	ارادہ اقل فرد تا جیہ اہل سنت رشت	۷۲	لنفسہ است و مقتصد را بقیمہ ندیم و خلیل	۹۲	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۷	و از مشرکہ و شیخ و عوارج و مجرکہ گردانید	۷۳	نمودہ اند و سابق بالخرات را بجمع ہش	۹۳	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۸	مکتوب شخصیت و ششم در بیان	۷۴	کہ مرحلہ خان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم	۹۴	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۵۹	ستون درانی و شاعرہ ذنب دار کہ	۷۵	بیان میخواند خلق آدم علی صورت	۹۵	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۰	از جانب مشرق طلوع نموده بود و	۷۶	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام	۹۶	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۱	بیان طلوع آن ستارہ در مقدم و	۷۷	بلیات مروستان را انکار رشت و تفریح	۹۷	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۲	بیان علامات قیامت و بیان را کہ خدا	۷۸	و ناری عفو و عافیت با بی طبعیہ	۹۸	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۳	حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و السلام	۷۹	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان حقیقت	۹۹	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۴	اغراض متعلقہ بہ نجوم ستارہ اسوا	۸۰	عرش نور بر رخ ست میان خلق دامن	۱۰۰	مکتوب ہشتاد و نهم در بیان آنکہ خواجه اسلام
۶۵	این ستارہ غرض ہر چہ گویند بہ ثبوت	۸۱	از ہر دو رنگ دارد و از جنس رعن و سا		
۶۶	پوستہ	۸۲	نیست و میان کرسی و وسعت آن		
۶۷	مکتوب شخصیت و نهم در بیان	۸۳	کرسی از سنوآت ہدایت و از عالم امریت		
۶۸	تدیل ارکان نماز و طہائیت و تسبیح	۸۴	کہ عالم ارفوق عرش است و کرسی را در		
۶۹	مضوف و تصحیح نیست در ہر جا کہ	۸۵	عرش گفتہ اند خلق او در ما در این شش		
۷۰	و امر فرمودن نماز تہجد و احتیاط در	۸۶	روز بود و آفریدن آئینہ در ما در این شش		
۷۱	لقہ خوردن	۸۷	از حق حقیق و اعتراف قوی فی کشت کو کہ		
۷۲	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان اسرار	۸۸	چونین و آسمانہا نمودہ تشخیص شش و از		
۷۳	کعبہ محفلہ کہ خاچہ در افسان نور عرش	۸۹	بجا بود اعتراف دیگر و توقع منافات میان		
۷۴	نمودہ کہ ہم بہت	۹۰	حدیث قدسی و میان کلام حضرت ایشا کہ		
۷۵	مکتوب ہفتاد و نهم در اسرار طبعیہ	۹۱	ارض و سنوآت با آئینہ در نیہاست در تقابل		
۷۶	لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ	۹۲	عرش با جبر و مضحک است الاقلب انسانی و		
۷۷	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان آنکہ	۹۳	ہمچنین عرش نسبت با فوق خود با جبر و		
۷۸	معاملہ بیت اللہ فوق تجلیات و ظہورات و	۹۴	و بر تحت نسبت با فوق خود ہمین حکم در رانی		
۷۹	ذوق ظہور عرش است و در بیان الحاق و	۹۵	ان یلتہی عالم الامر		
۸۰	مول حقیقت کہ بہ و شوق زیارت مود	۹۶	بیان شہ از کمالات انسانی و قلب انسان		
۸۱	بصورت کہ	۹۷	مکتوب ہفتاد و نهم در مقام دفع عوارضات		
۸۲	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان ظاہر	۹۸	ما حسن برکی کہ بر کلام صوفیہ نموده بود و		
۸۳	باطن انسان کامل	۹۹	فوشہ کہ بر حکم از احکام شرعیہ دیگر است		
۸۴	عارف ہر چند کمال معرفت پیدا کند از	۱۰۰	مول شہر مقدس و بیان شہساز را تے دیگر		
۸۵	ملکات است بوجوب متصف نہ کرد و پس		بیان طریق شناختن متوسط و متبی این طریق		
۸۶	اسمیکہ از مرتبہ و جہت است چگونہ حقیقت		اجازت طریقہ گفتن ہر دم کہ از کمال و لیس کہ بر		
۸۷	او بود جواب این حقیقت با اعتبار شہود		صلی اللہ علیہ وسلم و بر سر نمیکند و ترغیب با جہت ہر دم		
۸۸	نہ با اعتبار وجود ان		پرسیدہ بود کہ ختم کلام اللہ کہ در کمال و لیس		
۸۹	آئی حقیقت ایکہ دوستان خود را کردی کہ		و تسبیح و تہلیل کردن و ثواب آن بوالذین یا		
۹۰	ہر کہ ایشانرا شناخت تریافت و تا ترا		با شہاد و یا با خواندن اولین بہرست یا ندانن بہر		
۹۱	نیافت ایشانرا شناخت		بدانکہ در دن بہرست کہ ہم نفع تویر ہم نفع کو		
۹۲	مکتوب ہفتاد و نهم در بیان آنکہ		مکتوب ہفتاد و نهم در بیان آنکہ		
۹۳	کریم فہم ظالم و نفسہ الہ و کریم		و اخلاص با بی طبعیہ زینہ فانی اندر با		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۸۶	مکتوب هشتاد و نهم در بیان عقاید	۹۳	کالطرح فی الطریق است و در اهل بحث	۹۳	کالطرح فی الطریق است و در اهل بحث
۸۷	والتذکره فی فعل سونی در بیان اخلاق	۹۳	فی الحقیقت وجود اهل اندک است	۹۳	فی الحقیقت وجود اهل اندک است
۸۸	مکتوب هشتاد و نهم در نصیحت	۹۳	و دعوت ایشان مطلق را بجهنم حجت است	۹۳	و دعوت ایشان مطلق را بجهنم حجت است
۸۸	مکتوب نودم در سفارش	۹۳	و احیای قلبیه اموات آیت است	۹۳	و احیای قلبیه اموات آیت است
۸۸	مکتوب نود و یکم در سرائق بیهوش	۹۳	نکات حال از کفار بنده که هم مساجد	۹۳	نکات حال از کفار بنده که هم مساجد
۸۹	مکتوب نود و دویم در بیان	۹۳	مینمایند و در هم کفر بلاجا میارند و بیو	۹۳	مینمایند و در هم کفر بلاجا میارند و بیو
۸۹	ولایت عبارت از قرب الهی است و	۹۳	حسن اعتقاد و استیوار کردن گمان باین لاف	۹۳	حسن اعتقاد و استیوار کردن گمان باین لاف
۹۰	خارق و کرامات شرط آن نیست و	۹۳	علیه و قول حضرت خواجه بزرگ تیر مردود	۹۳	علیه و قول حضرت خواجه بزرگ تیر مردود
۹۰	در بیان حکم سجد تمیزه مسلمانان را -	۹۳	ایمان برد -	۹۳	ایمان برد -
۹۰	مردم نسبت به قرب الهی و اطلاع بطلیقات	۹۳	و ظهور روح در جسد مسلمانان که در زمین یا	۹۳	و ظهور روح در جسد مسلمانان که در زمین یا
۹۰	محرقات ستر قسم اند و مقبول یکس مردود از	۹۳	فرد و آیه میخوانند این تو جمعیت از مسلمانان	۹۳	فرد و آیه میخوانند این تو جمعیت از مسلمانان
۹۰	اهل استدراج -	۹۳	نسبت بان سرور و خلفا و رشتدین	۹۳	نسبت بان سرور و خلفا و رشتدین
۹۰	کشف میخات در ولایت نوافذ	۹۳	برادر سجد یا که عبارت از جبین نهادن	۹۳	برادر سجد یا که عبارت از جبین نهادن
۹۰	و عدم کشف در ولایت نقصان نیارد	۹۳	بر زمین است مخصوص بعبادت واجب الوجود	۹۳	بر زمین است مخصوص بعبادت واجب الوجود
۹۰	و این را به نقل عبارت عارف میگویند	۹۳	و رشتد اند و غیرا و اسبجان تجویز نموده	۹۳	و رشتد اند و غیرا و اسبجان تجویز نموده
۹۰	فرستادن نوع است فرستادن حضرت	۹۳	بر چند بعضی از فقها سجد تحت سلطان	۹۳	بر چند بعضی از فقها سجد تحت سلطان
۹۰	و فرستادن جمیع و تفصیل این نوع	۹۳	تجویز نموده اند اما لائق حال مسلمانان است	۹۳	تجویز نموده اند اما لائق حال مسلمانان است
۹۱	چون اکثر خلایق از حق تعالی منقطع اند	۹۳	مکتوب نود و سیوم در بیان آنکه هر کدام	۹۳	مکتوب نود و سیوم در بیان آنکه هر کدام
۹۱	و دنیا مشغول و دلبسته شان مانع کشف	۹۳	از لطافت ظاهر و باطن و حقوق	۹۳	از لطافت ظاهر و باطن و حقوق
۹۱	صورت و با چهار از غیبات گمان میبرند	۹۳	این باطن با هم قیوم عارف و دیگر عارف	۹۳	این باطن با هم قیوم عارف و دیگر عارف
۹۱	که اهل فراست جوع در ریاضت اهل	۹۳	در وقت نزول بکلیت متوجه دعوت و	۹۳	در وقت نزول بکلیت متوجه دعوت و
۹۱	اند و هر چه خداوند انداخته که حضرت	۹۳	عبادت است	۹۳	عبادت است
۹۱	سوال چون ظهور خوارق در ولایت شرط	۹۳	و در خاص عارف باطن و حقیقت آن اسم	۹۳	و در خاص عارف باطن و حقیقت آن اسم
۹۱	نموده - ولی از قیود و محقق از مبطل چه	۹۳	قیم است که نسبت بان عالم خلق و عالم	۹۳	قیم است که نسبت بان عالم خلق و عالم
۹۱	نوع جدا گردد جواب گویند نشود بحق	۹۳	امور عارف و خلیف ظاهر و صورت است -	۹۳	امور عارف و خلیف ظاهر و صورت است -
۹۱	و مبطل مستخرج بود از	۹۳	باید دانست که این ظاهر باقی مانده را	۹۳	باید دانست که این ظاهر باقی مانده را
۹۱	علم بولایت ولی هیچ در کار نیست -	۹۳	تمام و بخلق است و طاعات شرعی و مربوط	۹۳	تمام و بخلق است و طاعات شرعی و مربوط
۹۱	بسیار که از اولیا اند که بولایت خود	۹۳	و معالیه دعوت و تکمیل با وسوط	۹۳	و معالیه دعوت و تکمیل با وسوط
۹۲	اطلاع ندارد و تکیف دیگر بر اطلاع لازم	۹۳	این دارد در اهل است و مطلق و دعوت است	۹۳	این دارد در اهل است و مطلق و دعوت است
۹۲	در نبی از خوارق چاره نبود و در ولی -	۹۳	حقیقت مشایخه در فقر است و معالیه	۹۳	حقیقت مشایخه در فقر است و معالیه
۹۲	علامه بظواهر شریعت دعوت کنند و	۹۳	و ساینده پیش -	۹۳	و ساینده پیش -
۹۲	اولیای هم بظواهر شریعت و هم باطن	۹۳	مکتوب نود و چهارم در بیان حقیقت	۹۳	مکتوب نود و چهارم در بیان حقیقت
۹۲	شریعت پیری و مریدی عبارت ازین	۹۳	فنا و بقا و جدا شدن آدم از صورت و حقیقت	۹۳	فنا و بقا و جدا شدن آدم از صورت و حقیقت
۹۲	دعوت است -	۹۳	عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن	۹۳	عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن
۹۲	جواب دیگر از سوال مذکور که مرید بشیبه	۹۳	حقائق حکمت با علم این فقر عبارت از عبادت	۹۳	حقائق حکمت با علم این فقر عبارت از عبادت
۹۲	هر ساعت و در سلوک طریق خوارق و	۹۳	ست که نشأ بر شریعت با عکس صورت علیه	۹۳	ست که نشأ بر شریعت با عکس صورت علیه
۹۲	کرامات پیر احساس مینماید از	۹۳	اسماء و صفات الهی که در آن عده ظهور یافته	۹۳	اسماء و صفات الهی که در آن عده ظهور یافته
۹۲	نزد عوام اینها به جدی عظیم الشان	۹۳	بیان علیه عکس صورت علیه و محال آن عده	۹۳	بیان علیه عکس صورت علیه و محال آن عده
۹۲	و نزد خواص اینها به تعلیمی در درجی بران	۹۳	و انحصار آنها از نظر سالک و این مقام	۹۳	و انحصار آنها از نظر سالک و این مقام
۹۲	رفیع الشان و اول نسبت به ثانی	۹۳	تمام فاست و پس بلند است	۹۳	تمام فاست و پس بلند است
۹۲		۹۳	و این فقیر سالک در مقام بوده است و دم	۹۳	و این فقیر سالک در مقام بوده است و دم

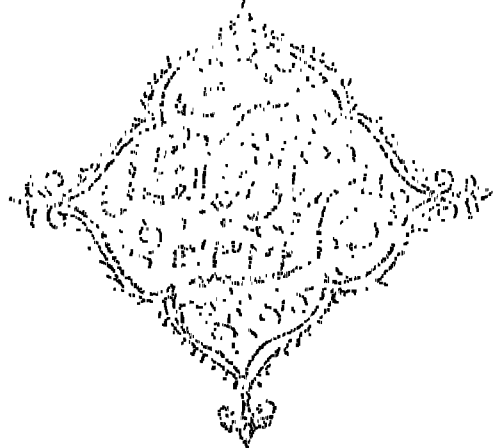
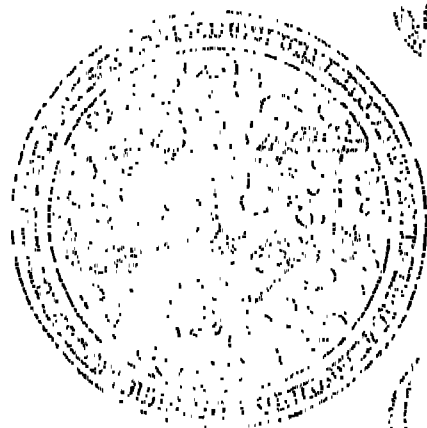
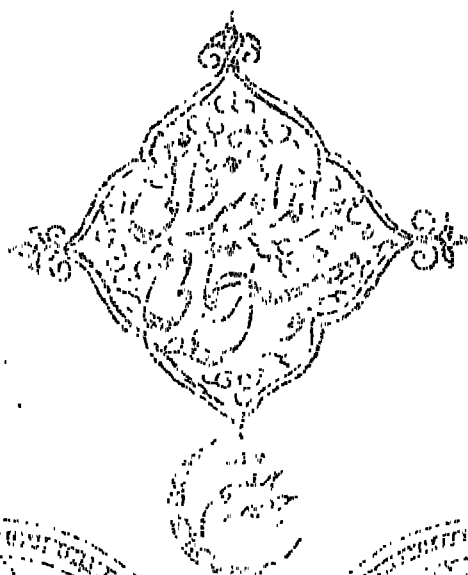
خود را در رنگ پیر این شعر از خود خدا میبافند  
صاحب این مقام هر چند با سائر مردم و بشریت  
مشارکت دارد اما از وی و از انبیا و طهارت  
طهارت و صفات بشریت عرضی است از دیگران ذاتی  
هرام مشارکت صوری را ملاحظه نموده خویش را  
خویش را در رنگ خود با تصور کرده در مقام انکاس  
و اعتراض می آید و محروم می ماند -  
مکتوب نود و پنجم در بیان فقر حقیقی و اسلام حقیقی  
و شریعت چنانچه کفر و اسلام است و طریقت نیز کفر  
و اسلام تمام است و چنانچه در شریعت کفر شرع  
نقص است و اسلام کمال است و طریقت نیز کفر  
طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال  
هر چند کافر شریعت مردود است و کافر طریقت  
مقبول است -  
کافر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد -  
کافر طریقت در مقام جمع است و اسلام طریقت  
در مقام فرق -  
اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام  
بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد نسبت اتحاد  
با این اسلام پیدا میکند بلکه از  
مرتبه کافر طریقت از اسلام صورت شریعت  
بلند تر است و نسبت به اسلام حقیقت شریعت  
است و داددن  
بیان حکم شخصی که کلمه شیطانیات نماید با همه در  
مقام صلح باشد و همه را بر سر استقیم انگارد و در  
میان حق و خلق تمیز نکند و وجود و حق تعالی نبوی  
منصور با وجود قول انما الحق در هر شب زندان  
باز گیر گران یا نصیر گفت ساز تا فلان ادا میکرد و  
طعام از دست نگیرد نمی خورد -  
مکتوب نود و ششم در جل آنکه آنحضرت  
علیه الصلوٰه والسلام در مرض موت طلب قرطاس  
فرمود تا چیزی بنویسد و حضرت فاروق بلعنه از  
اصحاب پیش آن نمودند -  
مرح اصحاب کرام با فوایع و اقام از فضائل و  
خوارق منقول از قرآن و احادیث -  
حل این اشکال بر دو کمال مبتنی بر چند مقدمه  
است هر چند هر مقدمه جو ابیت علاحد  
مقدمه اول و مقدمه دوم و مقدمه سیوم  
تقریری بر خطا تجویز نیست که مستلزم رفع اشکال و  
از احکام شرعی است  
مقدمه رابع حضرت فاروق بلعنه و ثلثه بشر



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون								
۱۲۳	شان ست ۱/۱ آپ ہی چیت این کہ دوستان خود را کردی کہ بر چوب سبب تالم دیگران ست سبب لکند شان ست و بر چوب دیگران را زحمت ست اینهارا زحمت ست	۱۲۴	جواب سوم آنکسین داردار ابتلاست کہ حق با باطل مترج ست اگر دوستان صحت د بلا نہ نہ حکمت امتحان ہل شود جواب چہارم آنکہ حضرت حق تعالیٰ بر چند بر چوب چیز قادر است و توانا ست کہ دوستان را ہم اینچنان از و تنعم و کرامت فرماید و ہم آنجا یک کن این معنی منافی حکمت و عادت ست ۱/۱	۱۲۵	بر سر ہل سخن ردیم و تمہ جواب از ہل سوال بیان نمایم و گوئیم کہ سبب درد و بلا بر چند کسب سیئات ست آ آن بلانی الحقیقت کفر آن سیئات ست و مزیل آن ذنوب پس کرم آن ست کہ دوستان را بیشتر بلا بر بند ۱/۱	۱۲۵	ذنوب و سیئات دوستان را در رنگ ذنوب و سیئات دشمنان غیبال بکنی ۱/۱	۱۲۵	بیان شدت بے آرامی و بے قراری آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام در وقت سکرات موت	۱۲۶	نوشته بودند کہ مردم ہستہ را مینمایند و سخنہ دیگویند کہ حضرت حق سبحانہ با دوستان خود چہرہ امتحنت و بلا بدید و چہرہ ہمیشہ بنار و نفت ندارد و باین گفتگو نفی این جامعہ خوانند کہ کفار نیز در حق آن مرد خدا این سخنان میگفتند ہمار اشال این سخنان بر انکار آن عزت ست و انکار عذاب و ثواب اخروی ۱/۱	۱۲۶	سوال گاہست کہ در وقت درد و
۱۲۳	بل از دوستان نیز مضطراب ہنہم میگردد و جیش چیت جواب آن مضطراب ظاہری ست و بقتضای بشریت کہ در ایقاع آن حکم و مصالح ست ۱/۱	۱۲۴	و جبہ دیگر از برای درد و بلا آن ست کہ ہماوقتی از مدعی کاذب تمیز مگردد چہ اگر صادق ست و درد بلا شدہ بخوار شد و اگر کاذب ست نصیبش از بلا کرہ و تالم ست ۱/۱	۱۲۵	والیست بر سیدہ بودند کہ علم را لا مشی محض تفتہ اند پس او را وجود نباشد و چون وجودند اشتہ باشد با وجودی کہ در دنیا پیدا کردہ باشد او را آثار و ترقیات چگو نہ ستحقق بود جواب بداند کہ عدم ۱/۱ از ترقیات عدم چہ تعجب دارد این ہمہ کرد و ترقیات کائنات بنی بر عدم ست کمال تر رت خداوندی را مشاہدہ نمایند کہ از عدم این ہمہ کارخانہ پهن ساخته ۱/۱	۱۲۵	فوق در میان خلق و مرتبہ خیال دور بیان اختراع ہم و خیال و ایضا از فنا و بقا پر سیمہ ہ بودند معنی این کلمہ در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار جا نوشته است بح لہذا اگر غفای سے درد ماندہ باشد ۱/۱	۱۲۶	فنا و بقا شہودی ست وجودی نیست کہ بندہ ناچیز نشود و بحق تعالیٰ تقد نمگرد و زائدہ اند کہ فنا و بقا را وجودی تصور کنند و سہ انگارند کہ بندہ رفیع تعینات وجودی خود نمودہ باصل خود متحد میگردد	۱۲۶	حقیقت فنا جہادت از لیسان ماسوائے حق ست تعالیٰ و پاک ساختن راحت سینہ را از جمیع مرادات خود و مناسب مقام بقا قیام عہد ست ہر ادات مونی بلشانہ	۱۲۶	و ایضا بر سیدہ بودند کہ سیریک در بیرون انفس نوشته اند آن کلام باشد بداند
۱۳۰	کہ انفس در رنگ آفاق لطلال اسما آہی است و چون ظل ۱/۱ دیگر از اقریت ذات و صفات و افعال و آہی بر سیدہ بودند بیان آن بجنون قلوب دارد	۱۳۰	و دیگر از کمالات مرتبہ نبوت بر سیدہ بودند کہ فنا و بقا و تجلی و تبدل است ثقیں ہسمہ در مراتب کمالات نبوت بچہ روش ست بداند کہ مراتب عروج ۱/۱	۱۳۰	بعضی از اسرار نماز را بر سیدہ بودند جواب آز اوقات دیگر انداختہ شد از دست زمانہ دلیل زمانہ سرقت کردہ چیزے نوشتہ میشود بفقیر رحم بکنید ۱/۱	۱۳۰	اد اخروی قد ۳۳۳ ہجری						

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ  
وَبَارِكْ عَلَى سَيِّدِ الْخَلْقِ  
أَجْمَعِهِمْ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ  
أَجْمَعِينَ وَعَلَيْكَ نَا مَعَهُمْ  
يَرْحَمُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
وَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ  
إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ  
نَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا  
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

مكتبة دار الفکر

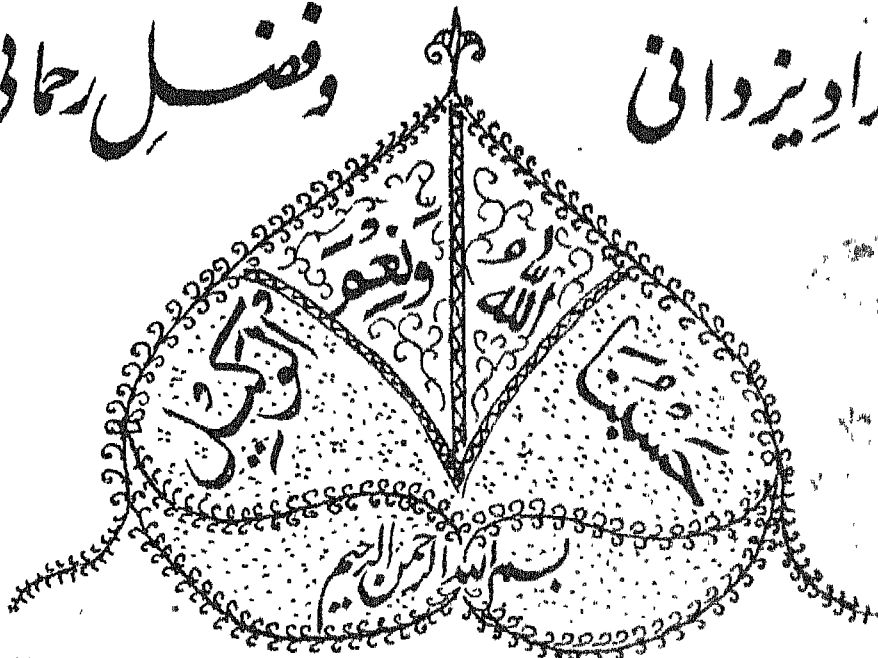


کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران





# پیرامد ویزدانی و فضل رحمانی



ترجمہ از موصی علیہ السلام

مکتوب پنجاب و حکم

اس

خواجہ محمد صدیق صدور یافته و بیان کلام حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بالبعثہ اوتل واقع سے شہود

بدان ای برادر محب کہ تحقیق کلام حق سبحانہ و تعالیٰ بایں کلام ہے و بار و بود و این نوع از کلام مرا جا و انبیاء است علیہم الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات و کلام ہے این نعمت عظمیٰ بعضی از کمال متابعان ایشان نیز تہمت و وراثت میسر میگردد و این کلام بایک از ایشان هر گاه بکثرت واقع گردد و آنکس محدث را بفتح و ان نشاید آن نامیده میشود چنانچه امیر المؤمنین عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ (محدث این بود)

الحمد لله وسلامه على عباده الذين اصطفى  
اعلم ايها الاخ الصديق ان كلامه  
سبحانه مع البشر قد يكون شفاها و  
ذلك لا فرد من الانبياء عليهم الصلوٰۃ  
والتسلیمات وقد يكون ذلك لبعض  
الكمل من متابعيهم بالتجربة والوراثة  
ايضا و اذا كان هذا القسم من الكلام  
مع واحد منهم ينبغي محذرا كما كان  
امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه

مکتوب پنجاب و حکم  
ترجمہ از موصی علیہ السلام  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله وسلامه على عباده الذين اصطفى  
اعلم ايها الاخ الصديق ان كلامه  
سبحانه مع البشر قد يكون شفاها و  
ذلك لا فرد من الانبياء عليهم الصلوٰۃ  
والتسلیمات وقد يكون ذلك لبعض  
الكمل من متابعيهم بالتجربة والوراثة  
ايضا و اذا كان هذا القسم من الكلام  
مع واحد منهم ينبغي محذرا كما كان  
امير المؤمنين عمر رضي الله تعالى عنه









درجه دوم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه سوم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه چهارم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه پنجم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه ششم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه هفتم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه هشتم از متابعت آن سر علی علیه السلام

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

درجه

که محال باشد بایشان باطنیان نفس پیوسته است همه درین درجه متابعت شریکند و در حصول صحت  
اتباع برابرند و چون نفس درین مقام از کفر و انکار خود برترسته است لا محاله این درجه مخصوص  
بصورت متابعت باشد این صورت متابعت در رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح و نجات است  
آخرت است و محیی از عذاب نارس است و منشعب بدخول جنت از کمال کرم انکار نفس اعتبار نامرئیه مقصود  
قلب کفایت نموده است و نجات را مروط بآن تصدیق ساخته است میتوانی که دوی آشک مرا  
مست قبول بر آید و ساخته قطره بارانی راه درجه دوم از متابعت اتباع اقوال اعمال اوست علیهم  
و علی الله الصلوٰه والسلام که باطن تعلق دارد از تندی اطلاق و وقع زوایا صفات و ازاله امر  
باطنی و علی معنویه که بمقام طریقت متعلق اند این درجه اتباع مخصوص باز باب سلوک است که طریقه  
صوفیه را تشیخ متفدا اخذ نموده بودی و مقام در سیر الی الله اقطع میباشد و درجه سیم از متابعت اتباع  
احوال و احوال و مواجید آن سر و است علی علیه السلام و السلام که بمقام ولایت خاصه تعلق  
دارند این درجه مخصوص باز باب ولایت است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب و چون  
مرتبه ولایت بانجام رسید نفس مظنه گشت و اطمینان و کسری باز ماند و از انکار باقرار و از کفر باسلام آمد  
بعد ازین هر چه در متابعت کوشا حقیقت متابعت خواهد بود و اگر نماز او میتما به حقیقت متابعت بجا  
آید و اگر صوم است همین حکم است و اگر زکوة است همین نمط است و علی هذا القیاس و اثبات  
جمیع احکام شرعی حقیقت اتباع کائن است سوال حقیقت نماز و روزه بجهت این است چنانچه  
روزه افعال مخصوصه است اگر آن افعال چنانچه فرموده است او بای حقیقت او ایافته باشد صورت  
چه بود و حقیقت و این چه باشد جواب مبتدی چون نفس تازه دارد که بالذات منکر احکام است  
ایشان احکام شرعی از او بجا نمیرسد و منتی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت  
قبول احکام شرعی نموده ایشان احکام از او بجا نمیرسد و منتی را چون نفس مطمئنه گشته است و برضا و رغبت  
نماز میتما بدست نافع چون انکار باطن دارد و صورت نماز بجامی آید و سلم بواسطه القیاس و اطمینان به حقیقت  
نماز بر روی ۱۲

درجه نهم از متابعت آن سر علی علیه السلام

نازخی است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن است این درجه یعنی درجه لطیفان نفس  
و اثبات حقیقت اعمال صالحه که بعد از حصول کمالات ولایت خاصه که بدرجه سوم متعلق است حاصل میگردد  
چهارم درجه است از متابعت در درجه اول صورت این متابعت بوده و اینجا حقیقت اتباع است  
این درجه چهارم از اتباع مخصوص علمای را میخوانند است شکر الله تعالی سبب آنکه بعد از اطمینان نفس  
بدولت حقیقت متابعت متحقق اند اولیا الله را قدس الله تعالی استراحت هم هر چند تجویز اطمینان  
نفس بعد از کمال حاصل است اما کمال اطمینان نفس در تحصیل کمالات نبوت حاصل است که علمای  
راستخیز از آن کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علمای راستخیز بواسطه کمال اطمینان نفس  
بحقیقت شریعت که حقیقت اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال اندر نگاه  
بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق علمای راستخیز بیان  
کنند تا هر ظاهر و عوی رسوخ نماید و آماره خود را مطهرانه انکار و عالم را سخا که است که او را  
از تاویل متشابهاست کتاب و سنت نصیب است و از آنها حروف مقطعات اوایل سوره فاتی  
بهره و در تاویل متشابهاست از جمله آنها غامضه است خیال میکنی که در رنگ تاویل بدقت است  
و تاویل فیه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است بآنرا کار ندارد و اسباب این امر را پیغمبر علیه السلام  
الصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ وَاین مژورات اشارات بمعاملات ایشان است و بحقیقت و در حالت  
این بزرگواران هر گرایان دولت عظمی هستند و از حصول این درجه متابعت که مشروط باطمینان  
نفس است و وصول بحقیقت متابعت صاحب شریعت است علیه و علی الصلوة والسلام  
گاه است که بی توسط فنا و بقا و بی توسل سلوک و جبریهست بگرد و تواند بود که از احوال و واجبه  
و از تجلیات و ظهورات بیخ و میان نباشد و این دولت تقدیر وقت بود لیکن از راه ولایت باشد  
این دولت سیرت از آنکه راه دیگر پس روان را و دیگر زعم این فقیر التزام متابعت  
سنت است علی صاحب الصلوة والسلام و الحقیقة واجبتاب از اسم و رسم بدعت

لکه در ظاهر و باطن  
و سوره عیسی که در ظاهر و باطن

لکه در ظاهر و باطن  
ف - ن

و در دوم  
لکه در ظاهر و باطن

و در سوره و اشارات و اشیاء

و در سوره و اشارات و اشیاء



الصلوات والتسليمات

السَّلاَةُ وَجَبَتْ عَنْ أَرْكَابِ الْبَدَنِ بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ وَالْحَيَّةُ وَجَبَتْ بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَجَبَتْ بِمَنْزِلَةِ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ  
 وَاجْتِنَابُ خَدَاوندست چهل خطا که در این درجه پس عالیست و درجات سابق را با این ساس نیست  
 این کمالات با اوصاف مخصوص بانبیاء اولا الغم است علیهم الصلوات والتسليمات و تبعیت و  
 وراثت تا که این دولت مشرف سازند درجه ششم از متابعت اقبال آن سرور است علیه  
 وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و کمال اتیکه مخصوص بمقام محبیت آن سرور است علیه وَعَلَى آلِهِ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بحج و فضل و احسان بوده و درین درجه ششم  
 افاضه کمالات آن محب و محبت است که فوق افضل و احسانست ازین درجه متابعت نیز اقل  
 قلیل النصیب است این پنج درجه متابعت غیر از درجه اول که همه بمقامات عروج تعلق دارند  
 و حصول اینها بمعوضه و مروط است درجه ششم از متابعت آنست که تعلق بنزول و مبوط و ارد  
 و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم  
 تصدیق قلب است و هم تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که از  
 طغیان و کشی باز مانده اند و درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و این درجه همچون  
 گل است مر آن اجزاء را درین مقام تابع و متبوع به پنج شایسته پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از  
 میان میخرو و امتیاز تابع و متبوع زایل میگردد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه  
 میگیرد و اهل میگیرد و گویا هر دو از یک چشم آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک  
 بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کجا و تبعیت که آواش و نسبت نسبت تغایر  
 گنجایش ندارد و محب معامله است و درین مقام هر چند یا معانی نظر مطا که مینماید نسبت تبعیت هیچ  
 ماحوظ و منظور نیست که در دو امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود این قدر است که خود را

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

الصلوات والتسليمات

درجه پنجم از متابعت آن سرور است علیه الصلوات والتسليمات و چنانچه در درجه ششم افاضه کمالات بحج و فضل و احسان بوده و درین درجه ششم افاضه کمالات آن محب و محبت است که فوق افضل و احسانست ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل النصیب است این پنج درجه متابعت غیر از درجه اول که همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بمعوضه و مروط است درجه ششم از متابعت آنست که تعلق بنزول و مبوط و ارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که از طغیان و کشی باز مانده اند و درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و این درجه همچون گل است مر آن اجزاء را درین مقام تابع و متبوع به پنج شایسته پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از میان میخرو و امتیاز تابع و متبوع زایل میگردد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد و اهل میگیرد و گویا هر دو از یک چشم آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کجا و تبعیت که آواش و نسبت نسبت تغایر گنجایش ندارد و محب معامله است و درین مقام هر چند یا معانی نظر مطا که مینماید نسبت تبعیت هیچ ماحوظ و منظور نیست که در دو امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود این قدر است که خود را

درجه ششم از متابعت آن سرور است علیه الصلوات والتسليمات و چنانچه در درجه ششم افاضه کمالات بحج و فضل و احسان بوده و درین درجه ششم افاضه کمالات آن محب و محبت است که فوق افضل و احسانست ازین درجه متابعت نیز اقل قلیل النصیب است این پنج درجه متابعت غیر از درجه اول که همه بمقامات عروج تعلق دارند و حصول اینها بمعوضه و مروط است درجه ششم از متابعت آنست که تعلق بنزول و مبوط و ارد و این درجه سابع از متابعت جامع جمیع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلب است و هم تمکین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که از طغیان و کشی باز مانده اند و درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و این درجه همچون گل است مر آن اجزاء را درین مقام تابع و متبوع به پنج شایسته پیدا میکند که گویا اسم تبعیت از میان میخرو و امتیاز تابع و متبوع زایل میگردد و چنان متوهم می شود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد و اهل میگیرد و گویا هر دو از یک چشم آب میخورند و هر دو آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کجا و تبعیت که آواش و نسبت نسبت تغایر گنجایش ندارد و محب معامله است و درین مقام هر چند یا معانی نظر مطا که مینماید نسبت تبعیت هیچ ماحوظ و منظور نیست که در دو امتیاز تابعیت و متبوعیت اصلا مشهود نمیشود این قدر است که خود را





१३५

یہ

[illegible]

2

10

卷之四

1

تکریبا

124

المؤلف

[illegible]

سوم از احکام قرآن مخصوص بائمه مجتهدین است  
چهارم از احکام قرآن که طاعت بشیء است

[illegible]







سلام علیکم وعلیٰ آئینتین  
سلام علیکم وعلیٰ آئینتین  
سلام علیکم وعلیٰ آئینتین  
سلام علیکم وعلیٰ آئینتین

ت‌ الصلوات والتسليمات

خواهد نمود و اشباع سنت آن سر و عطف علی‌ الصلوة والسلام و نیز خواهد کرد که نسخ این شریعت مجوز  
 نیست و ویک است که حکماء طوائف مجتهدات او را علی بنیت و علی الصلوة والسلام و اما در کمال وقت  
 و محض آنکه آنکار نمایند و مخالف کتاب و سنت دانند مثل روح البشیر امام اعظم کوفی است حجت  
 الله علیه که برکت و رع و تقوی و بدولت متابعت سنت و ربه علی و اجتهاد و استنباط یافته است  
 که ویکران در فهم آن عاجز و قاصد اند و مجتهدات او را بواسطه وقت معانی مخالف کتاب سنت و نه  
 و اولاد اصحاب او را اصحاب رای سپارند و کل ذلک بعد الوصول الی حقیقه علمیه و در سائیه  
 و قدما اولی الامر علی ذریه و قاست امام شافعی بکثره از وقت فقاهت او علیه الرضعات  
 و ریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال اری حقیقه و آنکه از جهات قاصد نظران که تصور خود را  
 بر یک نسبت نمایند قاصد گرند این قافله را طعن تصور به حاش بند که بر ارم زبان این نگار  
 همه شیران جهان بنشیند این سلسله اند و در به از حیل چنان بگسلد این سلسله را به و بواسطه همین مقام  
 که حضرت روح الله دارد و تواند بود آنچه خواجه محمد یار سار و فصول سینه نوشته است که به حضرت عیسی  
 علیه یس و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول مذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد به یعنی اجتهاد  
 حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود و آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد و علی بنیت و علیه  
 الصلوة والسلام که شان او علی بنیت و علیه الصلوة والسلام از ان بلندتر است که تقلید  
 علماء امت فرماید به شایسته تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در  
 زیاده ریاض عظیم مینماید و سایر مذاهب در رنگ جیاض و جذول بطری در آید و بطا هر یک که در خطه  
 و دومی آید و او اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیه السلام و این مذهب با وجود  
 کثرت متابعان و اصول و فروع از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علمیه دارد و این  
 معنی مثبتی است عجب معامله است امام ابو حنیفه و تقلید سنت از همه پیش قدم است  
 و عاویث مثل در رنگ احادیث شایان متابعت میدانند و بر آن خود مقدم می‌دارد

قال الامام محمد  
 السلام لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء  
 و لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء  
 و لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء

و لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء  
 و لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء  
 و لا یجوز  
 مخالفة ما یجوز  
 من الخلفاء

امام محمد بن اسماعیل

و لا یجوز مخالفة ما یجوز من الخلفاء



فرض و سنت نماید آداب و لایق خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کثوف الهیات  
 ایشان را مرتبت نمی بخشند و از رتبه تقلید نمی برآرد و ذوالنون و کسطنطامی و حنبلی و شافعی و مالکی و حنفی و زیدی و  
 عمر و دیگر و خالده که از عوام مومنانند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهاد و مسائل و ای اندک از مرتبت این  
 بزرگواران و اموری دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و آداب تجلیات و ظهورات  
 هم ایشانند که بواسطه استیلا و محبت محبوب حقیقی بکلیط آنکه از اسوای او بکماله و لغت  
 گشته اند و از دید و دلش غیر و غیرت آواگشته اگر حاصل آرند او را دارند و اگر واصلند او را  
 واصلند در عالم سچا لم اند و با خود بخود اند اگر می زنند بر آه اوی زنند و اگر می میرند برای اوی می میرند  
 بمشایان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرتبت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند  
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات آسمانی و صفاتی اوی می بینند از مشایان ایشان چه نشان دهد که  
 باین نشان اند قدیم اول شان نشان بسیار ماسوای است از قدم ثانی ایشان چه و نامید که برین  
 از افاق و افسر است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم  
 و امور را بے توسط از اصل آخدی نمایند و در رنگ مجتهد که تلج را و اجتهاد خود است ایشان  
 نیز در معرفت و تواجید تابع الهام و فرست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره فرمود  
 اند که در افاضه علوم لدی زوایت حضرت خضر متوسط است علی بنیست و علی جمیع اکائیس  
 و المرسلین الصالحه و السلام ظاهر این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منستی  
 و بگراست گماشته بدیه الکشف الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبود  
 جیلانی قدس الله تعالی سر کثوف است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمیدادند  
 دین آشنا که حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسیر نیلی بیا کلام محمدی بشنو ازین عباد  
 شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محریان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محریان  
 را چگونه و اسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما در اے احکام شریعیه که اهل الله

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان  
 در تقلید مجتهدان

10  
10  
10  
10

۱۰۰

از ریحان و صندل

فوائد

10

١٠

وینیس ۱۲  
از کتب و مستندات  
کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



ماوراء احکام شرعی بسیار است که اصل غایب در اینجا الهام است بلکه توان گفت که اصل الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا القراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران است و عوام بخلاف این عالم اند از عابد میدانند و این را شما میفرمایید سوال چون دین بختاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد و جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر وقایع و اشهر است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که این مستند برائی است و این مستند بخالق رای جل سلطان الله پس الهام یک قسم اصالت پدید شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی است که انما امرت لادنک رحمت و هدی کنا من امرنا شدا و الشدا علی شجر الهام

بیت

نیمه

ماوراء احکام شرعی بسیار است که اصل غایب در اینجا الهام است بلکه توان گفت که اصل الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا القراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران است و عوام بخلاف این عالم اند از عابد میدانند و این را شما میفرمایید سوال چون دین بختاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد و جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر وقایع و اشهر است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که این مستند برائی است و این مستند بخالق رای جل سلطان الله پس الهام یک قسم اصالت پدید شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی است که انما امرت لادنک رحمت و هدی کنا من امرنا شدا و الشدا علی شجر الهام

کلمات الهام بران  
صفت

### مکتوب پنجاه و هشتم (۵۶)

بولا ناعبد القادر الشالی صدور یافت در بیان آنکه معامله عارف بجای میرسد که سیئات و دیگران در حق او حکم حسنات پیدا میکند پس هو الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی اولیك تبدل الله سیئاتهم حسنات معامله و رویش بینایه الله سبحانه و یهدی قریحیه علیه و علی اله الصلوة والسلام و ما بجای میرسد که سیئات و دیگران حسنات او میگردد و در اول ایشانش جمیده او میشود و شکار یا و جمعه که از سیئات است و از زوایل اوصاف در حق او حسن پیدا میکند و حکم حمد و شکر میگردد زیرا که آن در رویش جمیع اقسام عظمت و کبریا را از خود میسپارد خسته بجناب قدس خداوندی جل سلطان الله منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال از خود

بیت

نیمه

ماوراء احکام شرعی بسیار است که اصل غایب در اینجا الهام است بلکه توان گفت که اصل الهام است بعد کتاب و سنت این اصل تا القراض عالم برپاست پس دیگران را باین بزرگواران چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران است و عوام بخلاف این عالم اند از عابد میدانند و این را شما میفرمایید سوال چون دین بختاب و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد و جواب الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر وقایع و اشهر است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که این مستند برائی است و این مستند بخالق رای جل سلطان الله پس الهام یک قسم اصالت پدید شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی است و آن اعلام قطعی است که انما امرت لادنک رحمت و هدی کنا من امرنا شدا و الشدا علی شجر الهام

پیش (کے) میں  
میں ۱۹۵۸ء

بملا عازمی نائب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا اولی است از صلوة فرستادن بجز  
البشره علیه و علی الیه من الصلوات افضلها ومن الشکایات افضلها اما ذکر حق <sup>بسته</sup> که شایان  
قبولیت و شایسته باشد یا ذکر که طالب از شیخ مفتی اخذ نموده باشد و قالنا ذلک به چه  
گاه بصلوة خیر البشره علیه و علی الیه الصلوة والسلام اشتغال <sup>موفق باشد</sup> است و با انواع و اقسام صلوة در و دو  
میفرستادم و تملیح و تفرات عاجله ایران مترتب می یافتیم و بدقیق و ایستاد و ولایت خاصه محمیه  
علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة تهتم می شستم چون در بیرون عمل گذشت اتفاقاً فوق  
درین التیزام پیدا گشت و توفیق این اشتغال ازل شد و بصلوات مؤتمنه اقتصار افتاد و دوران وقت  
نخوش می آمد که بجای صلوة تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نامم گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا ظاهر  
سازند آخر بغایتی است بجهان معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از و دو فرستادن است هم مثل  
را و هم مثل البیه را بدو وجه یکسان که در خبر قدسی آمده است <sup>بسته</sup> من شغلک اذ کبر عنی عن مسألتی

يقول في قوله تعالى: ﴿وَلَا يَخَافُ الْعَذَابَ﴾ ١٢

[illegible]

ابن سبويه قال  
 يقول المصلح  
 عليه وسلم يقول  
 الرب من شغل  
 القرآن عن ذكره  
 وسأعني به \* \*  
 في الصلاة والصدقة  
 والعبادة \*  
 لمصنفه  
 رحمه الله









اولی قرون متداوله در هر وقت از اوقات صفتی از صفات لطیفه او یا سجا و خداوند  
 جل سلطان او و عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و سخی با سیم او گشته  
 و کار و بار آدم منتظر از وی بوقوع آمده حتی که تواند و تناسل که مناسب آن عالم مثال است  
 نیز بطور مویست و کمالات صوبی و منوی مناسب آن عالم نیز یافته و شبان عذاب و ثواب گشته  
 بلکه در حق اوقیاست قائم شده بهشتی بدشت و دوزخی بدفرخ رفته بعد از آن در وقت از اوقات  
 بهشتی است بجهان صفتی باطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبینا و علی الصلوة والسلام  
 و برمان عالم منقسمه ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود و از ظهور ثانی نیز بوجود  
 آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی نبینا  
 و علی الصلوة والسلام بحصول میوستان چون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور رابع بهشت  
 میوستانه الی ما شاء الله تعالی و چون دوازده طهرات مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او  
 داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامع در عالم شهادت یا سجا و خداوندی جل سلطان بوجود آمده  
 و فیصل خواندی جل سلطان معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشد اجزاء همین آدم اند و دست  
 و پائی اویند و مبادی و مقدمات وجود اویند خیر شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت  
 او گذشته است لطیفه بوده است و مثال از لطائف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طو  
 بیت اند که بیکره و در عالم مثال مسکیره چه گفته معظمه انیر و مثال صورتی و تشبیه بوده است که اهل  
 آن عالم را قبله بوده این فقیه درین باب نظر را دور دور فرستاده و تمیق بسیار نموده و در عالم شهادت آدم  
 و دیگر منظر نیامده و غیر از شعبه های عالم مثال نایافته و آنکه بدن مثالی گفته که من بد تو ام و زیاده از چهل هزار سال  
 از فوت من گذشته است اول دلیل است بر آنکه او هائیک پیش از طهرات صفات و لطائف  
 این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علایده داشته و ازین آدم تمیای نبود چه تمیای را با این آدم چه نسبت  
 و چرا چه بود و از خلقت این آدم صفت هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش وار و و جماعه که در دلهای

لور الخلاق  
 بعد از آنکه در این  
 شده  
 طهرات و صفات  
 بهشتی و دوزخی  
 در وقت از اوقات  
 بهشتی است  
 و برمان عالم  
 ظهور آمده  
 ظهور رابع  
 میوستانه  
 در عالم شهادت  
 یا سجا و خداوندی  
 جل سلطان  
 وجود آمده  
 و فیصل خواندی  
 جل سلطان  
 و پائی اویند  
 و مقدمات  
 وجود اویند  
 خیر شیخ  
 بزرگوار  
 که زیاده  
 از چهل  
 هزار سال  
 از فوت  
 او  
 گذشته  
 است  
 لطیفه  
 بوده  
 است  
 و مثال  
 از لطائف  
 جد شیخ  
 که بعالم  
 شهادت  
 وجود  
 داشته  
 و طو  
 بیت  
 اند  
 که  
 بیکره  
 و در  
 عالم  
 مثال  
 مسکیره  
 چه  
 گفته  
 معظمه  
 انیر  
 و مثال  
 صورتی  
 و تشبیه  
 بوده  
 است  
 که  
 اهل  
 آن  
 عالم  
 را  
 قبله  
 بوده  
 این  
 فقیه  
 درین  
 باب  
 نظر  
 را  
 دور  
 دور  
 فرستاده  
 و تمیق  
 بسیار  
 نموده  
 و در  
 عالم  
 شهادت  
 آدم  
 و دیگر  
 منظر  
 نیامده  
 و غیر  
 از شعبه  
 های  
 عالم  
 مثال  
 نایافته  
 و آنکه  
 بدن  
 مثالی  
 گفته  
 که  
 من  
 بد  
 تو  
 ام  
 و زیاده  
 از  
 چهل  
 هزار  
 سال  
 از  
 فوت  
 من  
 گذشته  
 است  
 اول  
 دلیل  
 است  
 بر  
 آنکه  
 او  
 هائیک  
 پیش  
 از  
 طهرات  
 صفات  
 و  
 لطائف  
 این  
 آدم  
 بوده  
 اند  
 نه  
 آنکه  
 خلقت  
 علایده  
 داشته  
 و  
 ازین  
 آدم  
 تمیای  
 نبود  
 چه  
 تمیای  
 را  
 با  
 این  
 آدم  
 چه  
 نسبت  
 و  
 چرا  
 چه  
 بود  
 و  
 از  
 خلقت  
 این  
 آدم  
 صفت  
 هزار  
 سال  
 تمام  
 نشده  
 چهل  
 هزار  
 چه  
 گنجایش  
 وار  
 و  
 و  
 جماعه  
 که  
 در  
 دلهای

باین



که در یک آن در کلمه مستند ده حائز میگردند و افعال متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان  
منتخبه با حبا و مختلفه اند و متشکل باشکال متباینه و همچنین غریزیه مثلاً در هندوستان توطن اردو و ارا  
و باره برآمده است جمیع از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که آن غریزیه در حرم کعبه دیده ایم و چنان  
و چنین در میان ما و آن غریزه گذشته است و جمیع دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمیع دیگر  
در بغداد دیده اند این همه شکل لطائف آن غریزیه باشکال مختلفه و گاه هست که آن غریزه را از آن  
تشکلات اطلاع نبود و لهذا در جواب آن جماعت گاه میگویند که اینهمه برین تهمت است من از خانه  
نیر آمده ام و حرم کعبه را نه دیدم و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانیید و همچنین از باب  
حاجات از اعزّه اخا و اموات و در مخاوف و جهالک مرد و طالب مینمایند و می بینند که صورت آن اعزّه  
حاضر شده و دفع بلیه ازینها نموده است گاه هست که آن اعزّه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه  
نبود از ما و شما بهانه بر ساخته اند این نیز تشکّل لطائف آن اعزّه است و این تشکّل گاه در عالم  
شهادت بوده و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هر کس آن سرور را علیه و علی الصلوات  
و السلام بصورت مختلفه و در خواب می بیند و استغفار مینمایند این همه شکل صفات و لطائف او است  
علیه و علی الصلوات و السلام بصورت مختلفه و چنانچه در میان از صورت شمالی سپهر استغفار  
مینمایند و حل مشکلات میفرمایند کمون و بروز که بعضی از مشایخ گفته اند مبتلاخ میس نهاد و دیگر که  
در مبتلاخ تعلق نفس ببدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای حصول حواس و حرکت آن  
بدن است و در بروز تعلق نفس ببدن دیگر از برای حصول این عرض نیست بلکه مقصود ازین  
تعلق حصول کمالات است مر آن بدن را و حصول بدرجات است مر او را چنانچه حتی بفر و انسانی  
تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق برای حیات آن فرد نیست چه آوجی و خناس و  
متحرک پیش ازین تعلق است و چیزیکه ازین تعلق دروسه حادث میشود ظهور صفات و حرکت  
و کمالات این حیات است و مشایخ مستقیم الاحوال عبارت کمون و بروز را هم اسامی کشانند باقصان



عہ قدرت دادن حق تعالیٰ و تقاضی مراد ۱۲

در بلا و فتنه نمی اندازند نزد فقیر کمون و بزرگ هیچ در کار نیست کمالی اگر تربیت ناقصه خواهد بود آنکه  
در روز نماید باید که باقی از خداوندی بخل سلطانۀ صفات کامله خود را در مرید ناقص عکس سازد  
و توجه و التفات آن انعکاس اثبات و استقرار و تمام مرید ناقص از نقص کمال آید و از صفات رفیعہ  
بصفات حمیدہ گراید و هیچ کمون و بزرگ در میان نبود ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء و الله  
ذوالفضل العظیم و بعضی دیگر بقول ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا  
میشود که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و بدن دیگری داخل شود <sup>از بدن</sup> و نقل سکینه عزیزه که این کمال  
و این قدرت را داشت در حجاب و جوانی فوت کرد و این عزیز بدن خود را گشت کبر سیدہ بود و گذشت  
و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکه بدن اول او میت گشت و بدن ثانی آویزنده گشت این  
قول تسلیم مناسب است که تعلق بدن ثانی از برای حیات آن بدن است این قدر فرق است  
که قائل بتسلخ بنفس حاصل است و تسلخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکه بنقل روح  
قائل است روح را کامل می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول نقل روح از قول  
بتسلخ هم ساقط تر است زیرا که تسلخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل  
است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برده اند اگر چه هیچ کمال نیست هر گاه تبدیل آبدان از برای  
تحصیل کمالات فرار داده باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی براسه چه بود اهل کمال تماشا نمی  
یستند بہت ایشان بعد از حصول کمال تحیر و از آبدان است نه تعلق با آبدان زیرا که آنچه مقصود  
از تعلق بوده است ب حصول مویستنه و ایضا و نقل روح ایانت بدن اول است و اجزاء بدن ثانی  
است پس بدن اول از حصول احکام بزرگ چاره نبود و از عذاب و ثواب قهر گذرند و بدن ثانی  
را چون حیات ثانی اثبات مینماید حشر در حق آورده دنیا ثابت گشت اینجا هم که معتقدان نقل  
روح معلوم نیست که عذاب و ثواب قهر قابل باشد و حشر و نشر معتقد بودند افسوس نه افسوس این  
نفس بظالان خود را بمسئله شخصی گرفته اند و مقتدائے اهل اسلام گشته اند ضلوا و افاصلوا و ربنا لا تؤمنم  
در مکتوبان ۱۱

Figure 6

پیش

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



و سبادهای دلی مرانی ۱۱ سرب

بزرگواران وائی میگردد و وصل یانی بر تو می اندازد **هَیْئَاتُ لَآ رَبَّ بَابِ النِّعَمِ نَعِيمُهَا**  
**وَالْعَاشِقِ السَّکِیْنِ مَا یَخْرِجُ** سوال جمع در واقعات و مقامات و مثال خیال  
می بیند که با دوشاه شده ایم و هم خور و آشامیده ایم و نیز می بیند که ما قطب ایم و عالم رو به باد و در عالم نقطه و  
افاق که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات بطوری آید این و پیش هیچ رسیده دارد و باطل محض است جواب این رویت  
تخلی از صدق دار و بیانش است که معنی با دوشاه است و قطبیت دران جماعه کاشن است لیکن  
این معنی در اینها ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از ان از د  
حال خالی نیست اگر این معنی **بَعِثَانِیَ اللّٰهُ بِجَنَانِهِ** قوت پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم  
شهادت ظهور پیدا کند **بِقُدْرَةِ اللّٰهِ** و در عالم شهادت هم با دوشاه میگردد و هم قطب و قوت می شود  
و اگر این معنی آن قدر قوت پیدا کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد و جهان ظهور مثالی که ضعیف ظهور  
است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یابد ازین قبیل است و اقصای که طالبان این راه  
می بینند و خود را در مقامات عالیه بنیاسند و می بینند که بمناسبت این باب ولایت سرفراز گشته اند  
اگر شهادت این معنی ظهور کند و تقویت عظیم و اگر ظهور مثالی کفایت شد به حاصل است و جای  
تخصیص است هر حال و حجام و خواب خور با دوشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و خبر خیر است بقدر  
وقت اوست پس بر واقعات اعتبار یابد و در شهادت هر چه پیشتر شود از آن اوست  
چو غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم نه ششم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم به آری خجاست که اکابر  
تقتضیه واقعات را اعتبار می نمایند و به تعبیر و قانع طالبان متوجه میگردد که قلیل الحادی است  
مستقیم است که در افاق و نقطه همیشه گرد و لهند و او هم شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را  
دولت دانسته اند حضور یک غنیت و رفائے آن باشد و در این بزرگواران از چیز اعتبار سابق  
است ازین جا است که بسیار ماسوی در حق ایشان وائی گشته است و ظهور و غم از قلب شان  
همه وقت مبعثی شده سبک کسیکه نهایت و در بدایت او متدرج گردد و این کمالات از وی چه مستطیع

یت

رویت

باز

این

آن

شاید

چنانچه

نیت

در

له نور الخدائن  
بنویسند امیر جم  
علم است بیست  
چاکران و فغان  
نور و نور بنویسند  
چاکران و فغان  
کبریا ستم غضب  
نابیند بر یکران  
غلت

۳۱

که با دوشاه  
و شهادت

۳۲  
نور الخدائن  
بنویسند امیر جم  
علم است بیست  
چاکران و فغان  
نور و نور بنویسند  
چاکران و فغان  
کبریا ستم غضب  
نابیند بر یکران  
غلت

۳۳  
نور الخدائن  
بنویسند امیر جم  
علم است بیست  
چاکران و فغان  
نور و نور بنویسند  
چاکران و فغان  
کبریا ستم غضب  
نابیند بر یکران  
غلت

مکتوب (۵۹) سجاد و خرم

وَالسَّلَامُ

به پیراوی خواجہ محمد عبداللہ رحمہ اللہ تعالیٰ صدور یافتہ و بیان آنکہ معقول و مہموم و کثوف  
 و مشہور و مہموم و غل و سولے است و مایا نشاء لک و کمال لک و سولے علی عبادہ الذین  
 اصطفیٰ حقیقہ شریفہ کہ قرۃ العین ارباب و شہدہ بودند و حصول یافت اندراج یافتہ بود کہ بکرم حضرت  
 حق سبحانہ و تعالیٰ آن شعبہ ہای طرف شدہ است و از ان مقولہ بیج نامزدہ است  
 بہمت بران مصروف است کہ از اثبات بیج چیز بہت نیاید معقول و مہموم ہمہ در تحت لا  
 و غل است کذا و کذا و نوشته بودند اما این معنی تکلف است امید است کہ بے تکلف  
 نصیب شود بیجاہت انار معقول و مہموم بلکہ مشہور و کثوف چہ آفاق و چہ انفسی ہمہ  
 و غل و اسوی است و از انکہ لغت و لغت و ہمیشہ از گرفتاری بہ شعبہ ہاوی نیست  
 زوال این گرفتاری اگر تکلف است و از غل طریقت است و از حجاب علم البقین است و بعد  
 اللہ یا و الہی اگر این دولت بے تکلف میسر گردد و از تکلف نفی با مقار اسوی برسد  
 از ضیق طریقت وارد و از کویہ علم بیرون جہد و یفنا مشرف گردد این معنی بگفتن آسان است  
 و برسدن و شوار و شوار الا من کثر اللہ سبحانہ کار و بارش کہ حقیقت تعلق دارد و درین  
 است و از گذشت نفی بلکہ انما مقام اثبات است و بیرون علم عنین است بداند کہ طریقت  
 را و جنب حقیقت بیج اعتدال نیست و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار سے نہ  
 متعلق نفی ممکن است و متعلق اثبات واجب است تعالیٰ و نفی و جنب اثبات همچون  
 قطرہ در نظر سے دراید در پہلو سے در بایک بیان و حصول این نفی و اثبات بولایت  
 خاصہ رسیدہ میشود و بعد حصول الکاۃ الخاصۃ اما العرف جری اما الزوال

له نبي متعال  
تلقان انوش  
اکمل بتو کربان  
مجلسه  
شکفته شود او  
دانش سبزه  
که بچشم  
و نه در سکون  
که بی و حال  
فکر از این  
وقتی تحقیق

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



ش

三

1994

ت  
انحرول

باب

۱۰۰

42

100

...

3

7

100

11

کتابخانه

امید کرد و شروع و سوال نمود و شماره ۱۲۹

[illegible]

و خدمت گاری و دجائی فرزندان و متعلقان مرحومی بر حجاب و مخلصان لازم است سعی نمایند  
 که فرزندان مرحومی بخوانند و تعلیم شرعی بخلی گردند احسان مرحومی را امکانات با حسان فرزندان  
 او نمایند هرگز آنکه احسان اکلا احسان و اظهار و اوصاف و اوصاف مرحومی را مراعات نمایند  
 و احوال و اوقات او را مرعی دارند و در طریق ذکر و حلقه مشغولی باید که قصود واقع نشود و یاران  
 جمع شده بنشینند و در یکدیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قبل ازین بسبیل اتفاق  
 نوشته بود که اگر مولانا سفر اختیار کنند باید که شیخ حسن بجای خود نصب کنند و نصرا را آن  
 سفر او بوده است الحال هم که مکرر ملا حظه می نمایم شیخ حسن را متعین این امر می بینم این معنی  
 بعضی یاران گران نیاید که با اختیار ما و ایشان نیست اتفاقا لازم است طریق شیخ حسن  
 بطریق مولانا متما سبت بشیر وارد و در آخر مولانا نسبت که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را و ران  
 نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین معنی قلیل النصیب اند هر چه کشف و شهود پیدا کنند و حیث  
 و اتحادی گردند تا این دولت و بیکار است و این کار و بار دیگر است و آن کشف را اینجا  
 نمی خرد و از آن توجیه و اتحاد مستغفیر باید که یاران در تقدیم شیخ حسن توقف نه کنند  
 و او را سر حلقه دانسته بکار خود مشغول باشند اخوی خواجه نویس این معنی را معقول یاران ساخته  
 بحلقه مشغولی ولایت نماید و شیخ حسن ترغیب فرماید شیخ حسن هم باید که محافطت خاطر هم هرگز  
 نماید و حقوق برادری سجا آرد و مطلقا کتب نفقه از دست ندهد و کتب احکام از شریعت فرماید  
 و بمشایعت سنت سینه ترغیب و از بدعت منع نماید و طریق التجا و تصریح و زاری از دست  
 ندهد و بپاد نفس آماره از راه ریاست و تقدیم بر اقران در هر حال اندازد و خراب و اینتر سازد و همه وقت  
 خود را قاصد و ناقص اند و طالب کمال خود باشد نفس و شیطان و دشمن قوی در زمین اند نشود که  
 از راه بیندازند و غایب و غایب سازند همه اندر ز من بتوان است که کو طفل و خانه  
 رنگین است بهر هند وستان از قلمادر است و در سال یک قافله می آید و خبری آرد و می برد

به برادران  
 بشنود و آن را  
 لا یمکنه  
 علیه بکلیت  
 عبادتی بین  
 را متعلقا حقایق

به شیخ زینب  
 بهر که با جانب  
 ملاقات کرده  
 علیه این نسبت  
 که در وقت اخیر

کلیات لازم را  
 در این

در اینجا استفاده  
 از این  
 معنی یاران  
 در این  
 شیخ حسن

در این  
 معنی یاران  
 در این  
 شیخ حسن

شکاف  
 در قلمادر  
 در این

مجلس  
مجلس  
مجلس

بانی بوسه و رجب  
با بیجا  
در شرف خود تبار  
بانی نوبت خود تبار  
و از افراط و تفریط  
و تمسک به شیوه  
بر وزن  
مثنی در شعر کردن  
نظام هر نمودن

三

در اجتماع اہل حرفہ " یعنی  
 نرنگ زمانہ میں خود  
 یعنی انسان کو محب  
 خلعت و جلالت خود  
 پر گمان و غرور سے  
 " نرنگ غایت  
 یعنی انسان کو فوجی  
 یعنی " قلب ج  
 غلبہ یعنی جماعت  
 کی تہ " ع  
 یا ہر مند و ستان  
 یعنی  
 قلعے



این که در این کتاب  
سوره انفال یعنی  
بیت نکات است  
در دو توجیه ۱۲  
نیز است و ملاک  
برای ما ملاک

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

قَلْبِ مُنَاسِبَتِ آدِیْنِجاست که بعضی از اهل این سلسله بواسطه قصور نظر درین طریقه  
 علیّه نیز بدعتها اختیار نموده اند و دلها بمرور را بعلاقه از کتاب بدعت بجانب خود کشیده  
 اند و این عمل را بر عزم خود تکمیل این طریقه علیّه گمان برده اند حاشا و کلاً بلکه این جماعت  
 در تخریب و تفسیح این طریقه علیّه کوشیده اند و بحقیقت معامله اکابر این طریقه نرسیده  
 هَذَا هُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ سَوَاءُ الصِّرَاطِ وَچون اهل این سلسله علیّه درین دیار عزیز الوجود  
 بر مُریدان و محبان این سلسله انداد و اعانت خلفائے این اکابر و طلبه این طریق لازم است  
 که آدمی مدنی الطبع مجبور است در تمدن و تعیش به بنی نوع خود محتاج است قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ  
 وَتَعَالٰی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ هرگاه در کفایت  
 مُهمات خیر البشر علیّه و علیّ الیه الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مومنان را دخل داده باشند بدگر  
 چه مضایقه اکثر اغنیاء این وقت درویشی را بجارت از عدم احتیاج میدانند کلاً احتیاج  
 ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان همین احتیاج است و  
 ذل و بندگی اوازمین راه ناشی است چه اگر فرضاً احتیاج از انسان زائل گردد و دستخدا  
 پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانی نقد وقت و نخواهد بود قَالَ اللّٰهُ  
 سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰی اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِۦ لَکَفٍ اُنْ رَّاهُ اسْتَغْنٰی عَنَّا فِی الْبَابِ فَقَرَّ  
 که از گرفتاری ماسوی و ارسته اند احتیاجی که با سبب از ندان احتیاج را بسبب الاسباب  
 حواله مینمایند و دولت پهن شده را از خوان نعمت او تعالی میدارند و مطلق و مانع فی الحقیقه  
 او را سُبْحَانَهُ تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصالح در میان آورده  
 و حسن و قبح را با سبب مستبسط ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را با سبب  
 راجع میگردانند و نیک و بد را بطاهر از نشان میدارند چه اگر اسباب را دخل نمیدهند کار خا  
 عظیم را باطل سازند و دنیا ما خلقت هَذَا بَاطِلًا و جود و شریعت سیادت پناه حقائق

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب





(۶۶) مکتوب شخصیت و رسم

بخان خانان صدور یافت در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و مایه نایب ذلک  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى چون عمر گرامی  
در معاصی و زلات و تقصیرات و مہفوات گزرا نیدہست خوش مے آید کہ سخن از توبہ  
و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند <sup>نفر شاہ</sup> <sup>کو تائبہا</sup> <sup>بہودہ گوئیہا</sup> قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ  
جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً تَصَوحًا عَسَىٰ يُكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَذَرُوا ظَاهِرًا لَئِيْمًا وَبَاطِنًا  
فَالْتَوْبَةُ مِنَ الذَّنْبِ نُوبٌ وَاجِبٌ وَفَرَصٌ عَيْنٌ فِي حَقِّ كُلِّ شَخْصٍ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَسْتَعِثَّ  
عَنْهُ أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ كَيْفَ وَالْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لَمْ يَسْتَغْنُوا عَنِ  
التَّوْبَةِ + قَالَ خَاتَمُهُمْ وَسَيِّدُهُمْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ إِنَّهُ كَيْفَا  
عَلَى قَلْبِي وَرَأَيْتِي لَا سَتَخْفِرُ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً + فَإِنْ كَانَتْ الْمَعَاصِي  
<sup>در شہ طہ</sup> <sup>فی السورۃ الباقۃ مرقومہ</sup>

بذه اللفظة ليست في رواية المسلم ١٣

[illegible]







قَائِدِ الْغُرِّ الْمَجْلِبِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى كُلِّ مَنِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ السَّلَامَاتِ أَكْمَلُهَا

## مکتوب حضرت بیستم

بسمان جهان صدور یافته در بیان عقاید اهل سنت و جماعت رضوان الله تعالی علیهم  
 اجمعین باین ارکان خمسہ اسلام و تحریر نمودن بر آنکه کلمه حق یعنی کلمه اسلام را گوش  
 سلطان وقت نمایند و مایه ناسب ذلک بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ  
 عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامر و فقرای نامراد ساخته  
 بودند رسید حمد لله سبحانه که درین طور او ان پرشبه اشتباه اغنیاء و سعادتمندان را از  
 حُسن نشا که دارند با وجود بی مناسبتیها با فقرای دور از کار سر نیازست و ایمانی باین  
 طائفه حاصل است چه نعمتیست که تعلقات شیعی مانع حصول این دولت نگشته است و  
 توجهات پراکنده از محبت اینان باز نداشته شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد و امیدوار  
 باید بود که ان شاء الله تعالی معجزات حدیث نبویست علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام سعادت  
 و نجات آثار آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آرائی فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سوا او اعظم و حجم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات  
 اخروی تصور شود و ثبت اعتقاد که مخالف معتقدات اهل سنت است ستم قاتل است  
 که بیوت ابدی و عذاب سترمدی برساند مذهب و مسالمت در عمل امید مغفرت دارد  
 اما مذهب اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد و ان الله لا یغفر ان یشْرکَ بِهِ وَیَغْفِرُ  
 مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ یَّشَاءُ مُعْتَقِدَاتِ اهل سنت و جماعت را بلسان ایجاز و مختصار از  
 مینماید به مقتضای آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت  
 برین دولت بفرستد و زاری مسالمت باید نمود بدانند که الله تعالی بذات قدیم خود موجود  
 سوال

برای خود کردن  
 علم یعنی ادب  
 است که دوست  
 داشته است از بعضی  
 چیز دوستی است  
 اگر چه در نیافته و در  
 رسید و کار خود  
 این نشانه است  
 دوست از این صفات  
 و اولاد و دود و اناری  
 و سلم و در وقت در سوره

لکون است باقی

صلوات و تسلیات

در شکر الله تعالی سبحان

در عقیده اول

قضاای لافوق العرش داننده بلی خیرست  
 ۲۰۰

فہرست البتہ تفاوت  
تفاوت سے درمیان  
فہرست البتہ تفاوت

القدس  
بسم  
الحمد  
صلى الله عليه وسلم  
الذي  
هو  
الذي  
هو

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست

قابل نیست آینه قبول صورت شخص مینماید و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و  
 جسمانی نیست جوهر و عرض نیست متحد و متناسی نیست طویل و عرض نیست دراز و کوتاه نیست  
 پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بان وسعت که بفهم ما در آید محیط است بان حاطه که در کار شود قریب  
 نه بان قریب که متعقل اگر دو با ما است نه بعیت متعارفه ایمان آریم که واسع است و محیط است قریب  
 و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست هر چه دانیم دانیم که قدیم در مذہب مجتہمه دارد  
 و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با وی متحد نگردد و نیز هیچ چیز در وی تعالی حلول  
 نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و بعضی و تجزئی در جناب قدس او تعالی محالست  
 و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانه ممنوع است و او را بسجنان مثل و کفو نیست  
 زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بی چون و بی چگونه اند بے شبه و بے نمونه اند تقدیر  
 میدانیم که او تعالی هست و با شما و صفات کامله که خود را بان ستوده است متصف است اما  
 هر چه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور باشد او تعالی از آن منزّه و متعالی است  
 چنانچه گذشت لا تدركه الا بصائر دور بینان یار گاه اکست پیش ازین بچند  
 اند که هست باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شمع هر اسمی که از  
 آن در شمع بر حضرت حق سبحانه آمده اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در آن اسم  
 معنی کمال مندرج باشد اطلاق خواهد باید کرد که آمده است و سخن نباید گفت که نیامده است قرآن  
 کلام خلاست جل سلطان که لباس حرف و صوت در آورده بر خمیر با عکبر و علی الله  
 الصلوة والسلام بمنزل ساخته است و عباد را بان امر و نهی فرموده چنانچه ما کلام نفسی  
 خود را بتوسط کلام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر میسازیم و مقاصد  
 خفیه خود را در عرصه ظهور آریم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را بتوسط  
 کلام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است

فقرده (۵)

فقرده (۶)

فقرده (۷)

فقرده (۸)

فقرده (۹)

فقرده (۱۰)

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست

و فرموده است در این باب که هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست و هر چه در این کتاب است از کلام حق است و از کلام خلق نیست



بنده را در حرکت از تعاش هیچ مدخل نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق  
 باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد  
 دارند و بنده را مضطرب و عاجز دانند ایشان را مراد علمای فقهیه اند اثبات قدرت و اختیار  
 بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند این خود از بندگی دور است  
 بلکه باین معنی است که بنده با آنچه مکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت  
 تواند داد اگر روز کوه چهل کی تواند داد و در روز و آزاره ماه یک ماه روزه تواند داشت و در عمر  
 خود بزراد و احکام یک حج تواند داد و نمود و علی هذا القیاس باقی احکام شرعیه است که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده است از جهت  
 ضَعْفِ قُلُوبِ تَوَانِي بِنْدِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ  
 یعنی خدای تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جَلَّ سُلْطَانُهُ  
 يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ دُخْلَ الْإِنْسَانِ ضَعِيفًا یعنی میخواهد خدای تعالی که تخفیف  
 کند از شما اگرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر از شهوات نمیتواند  
 کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیاء علیهم الصلوات و السَّلَامَات فرستادند  
 حق اند جلَّ شَانُهُ بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت برآه آرند  
 هر که دعوت ایشان را قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب  
 دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق جلَّ و علا تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده اند همه  
 حق است و صدق که شایسته تحلف ندارد و خاتم انبیاء محمد رسول الله است صَلَّی اللَّهُ تَعَالَى  
 وَسَلَّم عَلَیْهِ وَعَلَى آلِهِ وَ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ و دین او ناسخ اَدیان سابق است و کتاب او  
 بهترین کتب ماقدم است و شریعت او ناسخ نواحیه بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند  
 و عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و چون

۱۰۴

و انما ذکره انما ذکره

و انما ذکره انما ذکره

و انما ذکره انما ذکره

و انما ذکره انما ذکره

و انما ذکره انما ذکره





چون این است که در نزد خداوند تعالی هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید و هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید

زبان شوی

بآنچه

امر خدا جلّ شأنه در حق ایشان جائز نیست و بآنچه ما مورد فعل می آرند و از زنا شوی پاک  
 اند و تواند و تناسل در حق ایشان مفقود است بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی  
 رسالت برگزیده است و به تبلیغ و حق مشرف ساخته مبطلان کثیب و محف انبیاء علیهم  
 الصلوات و التسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کینه و کبر و دشمن معصوم هر چه  
 ایشانان از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شایسته احتمال  
 و شبهه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او سبحانه که ترسانند و غیر از امتثال او امر  
 کاری و گیر ندارند ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی بآنچه از دین بتواتر و ضرورت به ما رسیده  
 است اجمالاً و تفصیلاً احتمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند  
 و حسن پیدا میکنند امام عظیم کوفی علیه الرحمۃ میفرماید که ایمان قبولی یا دتی و نقصان نمیکند  
 زیرا که تصدیق قلبی عبارت از نفس یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن  
 گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت کند و خلل دائره ظن و وهم است کمال و نقص در ایمان  
 باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت پیش کمال ایمان پیش پس ایمان عامه مومنان  
 مثل ایمان انبیاء باشد علیهم الصلوات و التسلیمات که آن ایمان بواسطه اقرار طاعات  
 بذروه علیا می آرند کمال رسیده است که ایمان عوام مومنان بگردان نزد هر چند این هر دو  
 ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت و بیکر پیدا کرده  
 است ایمان دیگران گویا فرو آن ایمان نیست و در میان اینها مماثلت و مشارکت مفقود است  
 عوام انسان هر چند بانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات و نفس انسانیت شریک اند اما کمالات  
 و بیکر مانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بدرجات علّیا رسانیده است و حقیقت دیگر نبوت  
 کرده گویا از حقیقت مشترک عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم شناس دارند امام عظیم  
 علیه الرحمۃ فرماید انا مؤمن حقاً و امام شافعی گوید علیه الرحمۃ انا مؤمن ان شاء الله تعالی

چنانچه این است که در نزد خداوند تعالی هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید و هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید  
 چنانچه این است که در نزد خداوند تعالی هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید و هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید  
 چنانچه این است که در نزد خداوند تعالی هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید و هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید  
 چنانچه این است که در نزد خداوند تعالی هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید و هر چه از او بخواهد میسر آید و هر چه از او نخواست میسر نیاید

بسم الله الرحمن الرحیم





عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بِشِئْنِ اَمْدُكُمْ اَنْكَمْ عَلٰى اَنْ زَوْجَانِشَ بُوَد رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا  
وَمُحَارِبَاتٍ وَمُنَازَعَاتٍ كِه در میان اصحابِ کرام عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ واقع شده اند مثلِ مُحَارِبَةِ جَلِّ  
وَمُحَارِبَةِ صِغْفَرِیْنِ بِرِجَالِ نِیکِ صَرَفِ بَایَدِ نَمُودَ وَاَزِ هَوَا وِ تَعَصُّبِ دُورِ بَایَدِ دَاشْتِ چِه نَفُوسِ  
اِین بزرگواران در حُجَّتِ خَیرِ الْبَشَرِ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ اَزِ هَوَا وِ تَعَصُّبِ مُنْکَرِ  
شده بُوَدند وَاَزِ حَرَصِ کِینِه پَاکِ گشته اِگر مُصَاحَبَتِ دَارند بَرَاے حَقِّ دَارند وَاِگر مُنَازَعَتِ مُشَاجَرَتِ  
سِتِ بَرَاے حَقِّ سِتِ هَر گِرُو بِه بِقَضَائِ اجْتِهَادِ وِ خُودِ عَمَلِ نَمُودِه اند وِ مَخَالِفِ رَاے شَایِه هَوَا  
وِ تَعَصُّبِ اَزِ خُودِ دَفْعِ کَرده اند هَر کِه در اجْتِهَادِ وِ خُودِ مُصِیْبِ سِتِ دُورِ چِه وِ بَقُولِ دِه در چِه  
اَزِ ثَوَابِ دَارد وَاَنْکَمْ مَخْطِی سِتِ یَکِ چِه ثَوَابِ اَوْران قِدْرِ وَقْتُ سِتِ تَپِ مَخْطِی در رَنگِ مُصِیْبِ اِنِ مَلَا  
دُورِ سِتِ بَلْکِه اَمِیدِ در چِه اَزِ دَرَجَاتِ ثَوَابِ دَارد وَاَنْکَمْ فَرموده اند کِه در اِنِ مُحَارِبَاتِ حَقِّ بَه جَانِبِ  
حَضَرَتِ اَمِیرِ بُوَدِه سِتِ کَنْ مَالِکُ تَعَالٰى وَجْهَهُ وَاَجْتِهَادِ مَخَالِفَانِ اَزِ صَوَابِ دُورِ بُوَدِه مَعَ ذَلِکَ  
مُؤَاوَرِطِ عِنِ نِیْسَتِ وِ کُنْجَاشِ مَلَامَتِ نَدَارند چِه جَاے اَنْکَمْ نَسَبِ کُفْرِ اِفْسَقِ کَرده شود وِ حَضَرَتِ  
اَمِیرِ کَنْ مَالِکُ تَعَالٰى وَجْهَهُ فَرموده سِتِ بَرادَرِ اِنِ اَبَرِ اَبَاغِی گشتند اِیْشَانانِ نَه کَاوَرانند نَه فَاوَقِ  
زِیرِ کِه اِیْشَانِ رَا تَاوِیلِ سِتِ کِه مَنعِ کُفْرِ وِ فُسْقِ مِیْنَا یَزِ حَضَرَتِ پِغْمَبِرِ فَرموده سِتِ عَلَیْهِ وَاَعْلٰی  
اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَا تَاکُمْ وَاَمَّا شَجَرَتَیْنِ اَصْحَابِیْ تَپِ سِجِّ اَصْحَابِ پِغْمَبِرِ اَعْلَیْهِ وَاَعْلٰی  
عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بزرگ بَایَدِ دَشْتِ وِ هِمِه رَا بِه نِیکِ یَا دَایَدِ کَرده وِ در حَقِّ تَپِ  
یَکِه اَزِ اِنِ بزرگواران بَدِ نَبَایَدِ بُوَد وَاَمَّا بَدِ نَبَایَدِ کَرده وِ مُنَازَعَتِ اِیْشَانِ رَا بِه اَزِ مُصَاحَبَتِ دِیْگَرِ  
بَایَدِ دَشْتِ طَرِیقِ فَلَاحِ وِ نَجَاتِ اِینِ سِتِ چِه دُوسْتِ اَصْحَابِ کَرَامِ بُوَ سَطَه دُوسْتِ پِغْمَبِرِ سِتِ  
عَلَیْهِ وَاَعْلٰی الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ وَاَبْغَضُ اِیْشَانانِ مَنجَرِ بَغْضِ پِغْمَبِرِ عَلَیْهِ وَاَعْلَیْهِمُ  
الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بزرگ فَرمایدِ مَا اَمِنْ بِرِ سُوْلِ اِلٰهِ مِنْ کَمْ یُوَقِّرُ اَصْحَابَهُ وَاَعْلٰی  
عَلَامَاتِ قِیَامَتِ کِه مَخْیَرِ صَادِقِ عَلَیْهِ وَاَعْلٰی اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ اَزِ اِنِ خَبَرِ وَاَدَه سِتِ

عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بِشِئْنِ اَمْدُكُمْ اَنْكَمْ عَلٰى اَنْ زَوْجَانِشَ بُوَد رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا  
وَمُحَارِبَاتٍ وَمُنَازَعَاتٍ كِه در میان اصحابِ کرام عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ واقع شده اند مثلِ مُحَارِبَةِ جَلِّ  
وَمُحَارِبَةِ صِغْفَرِیْنِ بِرِجَالِ نِیکِ صَرَفِ بَایَدِ نَمُودَ وَاَزِ هَوَا وِ تَعَصُّبِ دُورِ بَایَدِ دَاشْتِ چِه نَفُوسِ  
اِین بزرگواران در حُجَّتِ خَیرِ الْبَشَرِ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ اَزِ هَوَا وِ تَعَصُّبِ مُنْکَرِ  
شده بُوَدند وَاَزِ حَرَصِ کِینِه پَاکِ گشته اِگر مُصَاحَبَتِ دَارند بَرَاے حَقِّ دَارند وَاِگر مُنَازَعَتِ مُشَاجَرَتِ  
سِتِ بَرَاے حَقِّ سِتِ هَر گِرُو بِه بِقَضَائِ اجْتِهَادِ وِ خُودِ عَمَلِ نَمُودِه اند وِ مَخَالِفِ رَاے شَایِه هَوَا  
وِ تَعَصُّبِ اَزِ خُودِ دَفْعِ کَرده اند هَر کِه در اجْتِهَادِ وِ خُودِ مُصِیْبِ سِتِ دُورِ چِه وِ بَقُولِ دِه در چِه  
اَزِ ثَوَابِ دَارد وَاَنْکَمْ مَخْطِی سِتِ یَکِ چِه ثَوَابِ اَوْران قِدْرِ وَقْتُ سِتِ تَپِ مَخْطِی در رَنگِ مُصِیْبِ اِنِ مَلَا  
دُورِ سِتِ بَلْکِه اَمِیدِ در چِه اَزِ دَرَجَاتِ ثَوَابِ دَارد وَاَنْکَمْ فَرموده اند کِه در اِنِ مُحَارِبَاتِ حَقِّ بَه جَانِبِ  
حَضَرَتِ اَمِیرِ بُوَدِه سِتِ کَنْ مَالِکُ تَعَالٰى وَجْهَهُ وَاَجْتِهَادِ مَخَالِفَانِ اَزِ صَوَابِ دُورِ بُوَدِه مَعَ ذَلِکَ  
مُؤَاوَرِطِ عِنِ نِیْسَتِ وِ کُنْجَاشِ مَلَامَتِ نَدَارند چِه جَاے اَنْکَمْ نَسَبِ کُفْرِ اِفْسَقِ کَرده شود وِ حَضَرَتِ  
اَمِیرِ کَنْ مَالِکُ تَعَالٰى وَجْهَهُ فَرموده سِتِ بَرادَرِ اِنِ اَبَرِ اَبَاغِی گشتند اِیْشَانانِ نَه کَاوَرانند نَه فَاوَقِ  
زِیرِ کِه اِیْشَانِ رَا تَاوِیلِ سِتِ کِه مَنعِ کُفْرِ وِ فُسْقِ مِیْنَا یَزِ حَضَرَتِ پِغْمَبِرِ فَرموده سِتِ عَلَیْهِ وَاَعْلٰی  
اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ رَا تَاکُمْ وَاَمَّا شَجَرَتَیْنِ اَصْحَابِیْ تَپِ سِجِّ اَصْحَابِ پِغْمَبِرِ اَعْلَیْهِ وَاَعْلٰی  
عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بزرگ بَایَدِ دَشْتِ وِ هِمِه رَا بِه نِیکِ یَا دَایَدِ کَرده وِ در حَقِّ تَپِ  
یَکِه اَزِ اِنِ بزرگواران بَدِ نَبَایَدِ بُوَد وَاَمَّا بَدِ نَبَایَدِ کَرده وِ مُنَازَعَتِ اِیْشَانِ رَا بِه اَزِ مُصَاحَبَتِ دِیْگَرِ  
بَایَدِ دَشْتِ طَرِیقِ فَلَاحِ وِ نَجَاتِ اِینِ سِتِ چِه دُوسْتِ اَصْحَابِ کَرَامِ بُوَ سَطَه دُوسْتِ پِغْمَبِرِ سِتِ  
عَلَیْهِ وَاَعْلٰی الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ وَاَبْغَضُ اِیْشَانانِ مَنجَرِ بَغْضِ پِغْمَبِرِ عَلَیْهِ وَاَعْلَیْهِمُ  
الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ بزرگ فَرمایدِ مَا اَمِنْ بِرِ سُوْلِ اِلٰهِ مِنْ کَمْ یُوَقِّرُ اَصْحَابَهُ وَاَعْلٰی  
عَلَامَاتِ قِیَامَتِ کِه مَخْیَرِ صَادِقِ عَلَیْهِ وَاَعْلٰی اِلٰهِ الصَّلَاةُ وَالنَّسِيْمَاتُ اَزِ اِنِ خَبَرِ وَاَدَه سِتِ

دَوَالِدِ لَکَازِ اَفْزَمِ اَللّٰهُ تَعَالٰى











و سر چه بعد از من نوید شود و دست پس ندیده که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه  
 و علیهم الصلوات و التسلیمات حادث شود از چیز اعتبار سابقست و شایان اعتبار نیست  
 شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل بار داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان  
 اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگرانید و با عقاید فاسده ایشان متکبر  
 و از آن جماعت نساخت که بنده را در اخص صفات نبوی جل شانه شریک گردانند و خالق  
 افعال بنده بنده را گویند و منکر رومی باشند که سرایه دولت دنیوی و اخروی است و نفی  
 وجود صفات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که باصحاب کرام خیر البشر  
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات به پیچید و با کابر دین سورطن نمایند و ایشان را معاوی  
 یکدیگر تصور کنند و بغض و کینه بر مبطن شتم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی در حق این  
 بزرگواران رحمت آید و بیستم میفرماید و این دو طائفه تکذیب کلام حق جل و علا ینمایند و اثبات  
 عدوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینها را توفیق دهد و بصراطقیم  
 بینا گردانند و نیز از آن جماعه نگرانید که حق را سبحانه بهمت و مکان اثبات کنند و جسم و  
 جسمانی انگارند و آیات حدوث و امکان در واجب قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر  
 سراسر سخن رویم و گوئیم که معلوم ایشانست که سلطان کالروح است و سایر انسان کالبد  
 اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسدست بدن فاسدست پس در صلاح سلطا  
 نوشیدن در صلاح جمیع بنی آدم کوشیدنست و صلاح در اظهار کلمه اسلامست بهر روش که  
 گنجایش وقت باشد و از گذشته کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه گوش زد  
 باید ساخت و رد مذہب مخالف باید نمود اگر این دولت بیشتر گردد و داشت عظمی از انبیاء علیهم الصلوات  
 و التسلیمات بدست آید شمار این دولت مفت بدست آمده است قدر آنرا بدانند زیاده چه  
 مبطله نماید هر چند مبطله و ابرام اینچا مستحسنست و الله سبحانه الموفق

از آن سر آفتاب فصولی از نور

در باب سبک و بختی

در اخلاص و خوارت  
پایام الله تعالی

از آن

مکتوبات امام باقر  
علیه السلام

از آن

بنی صلاح سلطان

سلمه الله  
تعالی









درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال

و به گام بتل و انقطاع که زبان و رفتهاست نزدیک است که در رنگ باران تیسان قشها  
بریزند و عالم را در گیرند محیر صادق فرموده است علیه و علی الیه الصلوة والسلام ان بین  
یدی الساعة فتنا کفظم اللیل المظلم یضیء الریح فیها مؤمننا و یسعی کافرا و یفیع مؤمننا  
و یضیع کافرا القاعد فیها خیر من القائم و الماشی فیها خیر من الساعی فکثیر و فیها  
قیسکم و قطعوا فیها أو تارکم و اضربوا سیوفکم بالیحارة فان دخیل علی احد منکم  
قلیک کخیر ابنی ادم و فخر وایة قالوا قما تأمرنا قال کونوا احلاس بیوتکم و قروا لایة  
و الزموا فیها اجواف بیوتکم معلوم شما شده باشد که درین روزها کفار و احرار با هم نگرش  
بر مسلمانان و بر بلاد اسلام چه تمها نمودند و چه امانتها رسانیدند خدا که هم الله سبحانه و این قسم  
گلهای بد بود بقصص آخر الزمان بسیار خواهد گفت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع  
المؤمنین علی متابعت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی ال کل و علی الملائکة

نقد

درین حال

درین حال

درین حال

درین حال

درین حال

درین حال

درین حال

# مکتوبت و نهیم (۶۹)

المقرین

به محمد مراد پیشی صدور یافته در بیان تحیل از کان نماز و طمانیت و تسویه صفوف و در بیان  
آنکه چون بجها و کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند تا نتیجه بران مترتب شود و نماز هیچ امر فرمودن و  
احتیاط در رکنه نمودن و مایععلق به یسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی  
عباده الذین اصطفی اصیغه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون منضم ثبات و استقامت  
یا بران بوده است فرحت فراوان رسانید زاده که الله سبحانه و ثباتا و استقامه اندر آن یافته  
بود امریکه بان مامورست با جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بران امر مداومت نمایند و  
نماز پنج وقت با جماعت پنجاه و شصت کس و میکنند حمد الله سبحانه و علی ذلک چه نعمتی  
ست که باطن بزرگ الهی جل شأنه معمور باشد و ظاهر با حکام شرعی متعلی شود چون اکثر مردم

درین حال

درین حال

درین حال

درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال  
درین حال از این که درین حال

درین ایام و رادائے نماز مسألت مینایند و بطمانیت و تعدیل از کان تقیید نے و رزند بضرورت  
 بیاران درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد اجتماع نمایند کجیر صادق فرموده است علیه و علی  
 الله الصلوة والسلام و درترین دزدان کسے است که از نماز خود بزد و گفتند یا رسول الله  
 از نماز خود چگونه میشد و فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را و  
 سجود نماز را و نیز فرموده است علیه و علی الله الصلوة والسلام نظر نکند خدائے جل شانه  
 بنماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه و علی الله الصلوة  
 والسلام وید مودے را که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام نشدے آرد فرمود اما تخاف کومیت  
 علی ذلک لکمت علی عذیر بن محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی الله الصلوة  
 والسلام تمام نشود نماز یکے از شتا تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و  
 عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تا در میان  
 سجدهمین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد و نماز او تمام نشود حضرت رستا  
 علیه و علی الله الصلوة والسلام یکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و از کان و قومه  
 و جلسه بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے  
 دیگر فرموده است که اگر بمهرمن بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابوهریره رضی الله تعالی عنه  
 فرموده است کسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را پذیرند آن انگس باشد که رکوع  
 و سجود تمام بجایار و گفته اند زید بن وهب مودے را دید که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام بجا  
 نمے آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت  
 تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه  
 و سلم بمیری منقول است که سنده مومن چون نماز بگذارد و نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن  
 نماز بابشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را با سان بے برند و نماز بر نماز گذارنده  
 خوشی میخورد

درین ایام و رادائے نماز مسألت مینایند و بطمانیت و تعدیل از کان تقیید نے و رزند بضرورت  
 بیاران درین باب بتاکید و مبالغه مینویسد اجتماع نمایند کجیر صادق فرموده است علیه و علی  
 الله الصلوة والسلام و درترین دزدان کسے است که از نماز خود بزد و گفتند یا رسول الله  
 از نماز خود چگونه میشد و فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را و  
 سجود نماز را و نیز فرموده است علیه و علی الله الصلوة والسلام نظر نکند خدائے جل شانه  
 بنماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور علیه و علی الله الصلوة  
 والسلام وید مودے را که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام نشدے آرد فرمود اما تخاف کومیت  
 علی ذلک لکمت علی عذیر بن محمد و نیز آن سرور فرموده است علیه و علی الله الصلوة  
 والسلام تمام نشود نماز یکے از شتا تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و  
 عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود علیه و علی الله الصلوة والسلام تا در میان  
 سجدهمین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد و نماز او تمام نشود حضرت رستا  
 علیه و علی الله الصلوة والسلام یکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و از کان و قومه  
 و جلسه بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے  
 دیگر فرموده است که اگر بمهرمن بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابوهریره رضی الله تعالی عنه  
 فرموده است کسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را پذیرند آن انگس باشد که رکوع  
 و سجود تمام بجایار و گفته اند زید بن وهب مودے را دید که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام بجا  
 نمے آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت  
 تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه  
 و سلم بمیری منقول است که سنده مومن چون نماز بگذارد و نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن  
 نماز بابشاشت بود و نورانی فرشتگان آن نماز را با سان بے برند و نماز بر نماز گذارنده  
 خوشی میخورد

و نماز او نماز بود و نورانی فرشتگان گذارنده آن نماز را دعائے خیر کنند و نماز میگذازد  
 میری آورد

وَعَارِضِكُمْ يَكُونُ حِفْظُكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا حَفِظْتَنِي خَدَائِعِي عَزَّ وَجَلَّ تَرَانِگَاهِ دَارِ چَنَکَ  
 تَوَرَانِگَاهِ دَشْتِی وَاگر نماز نیکو نگذار دَآن نماز ظَلَمَانِی بود و فرشتگان را است آید و نماز را با آسمان  
 نبرد و نماز نماز گذارنده را دَعَائِی بدینکند و یگوید ضِیَعُكَ اللَّهُ تَعَالٰی کَمَا ضِیَعْتَنِي یعنی خداوند  
 عَزَّ وَجَلَّ ضائع گرداند ترا چنانکه تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد و تعدیل از کان  
 تمام باید نمود و رکوع و سجود و قومه و جلوسه نیک بجا باید آورد و دیگر از این نیز بتامی نماز دلالت باید  
 کرد و بطمانیت و تعدیل از کان راه باید نمود که اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این عمل متروک  
 گشته است اِخْیَارِ این عمل از اَیْمَمِ قِبَاحِ اسلام است آن سرور فرموده است عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِ  
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کَسَمِیْهِ سُنَّتِ مَرَّاحِیَا نماید بعد از آن که آن سنت مُردِده باشد آنکس را ثواب  
 صد شهید بود و نیز بدانند که در نماز جماعت صفها را برابر باید کرد تا هیچکس از مُصَلِّیان بیش و پس  
 نایستد سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر باشند آن سرور عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوَّلِ  
 تَسْوِیَةِ سُفُوفٍ میفرمود بعد از آن تحریمی است و فرمود عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 تَسْوِیَةِ صُفُوفٍ از اَقَامَتِ صَلَاةٍ سَتِ رَبَّنَا اَیْتَانِ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هِیْئِیْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا  
 رَشْدًا سَعَادَاتِ اَثَرِ اَعْمَلِ نِیَّتِ درست میشود چون بجهاد و کفار دار الحرب رفته اند اول تصحیح  
 نیت نمایند تا نتیجہ بر آن مترتب شود باید که مقصود ازین جنگ اِغْلَالِ کَلِمَةِ اسلام باشد  
 و توپین و تخریب اَعْدَائِی دین بود که با آن ماموریم و مقصود از امر جهاد هم همین است بامور دیگر  
 نیت خود را باطل نسازند علوفه غازیان از بیت المال مقررست که مُنَافِی جِهَاد نیست و در  
 اَجْرِ غازیان نقصان نماند و نیتهاست بَدَالِ اِطْلَالِ عَمَلِ مِیْنَا یَدِ تَصْحِیحِ نیت بکنند و از بیت المال  
 علوفه خورند و جهاد نمایند و امیدوارا جرئان و شهیدان باشند بحال شما غبطه می آید  
 که در باطن بحق مشغولید جَلَّ وَ عَلَا و در ظاهر نماز جماعت کثیره و اِیْمَانِ اید مَعَ ذَلِکَ  
 بدولت جهاد و کفار دار الحرب مشرف گشته اید هر که سلامت میماند غازی است و مجاهد و آنکه

راویان از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده اند

مردی ازین خبر روایت کرد  
 درین صحنه عالی  
 عطا شد و در آن وقت  
 بنام کسی رسیدی غرض  
 خداوندی تو را از مایه  
 شهیدان راه بهستی نماند  
 ازین من بوی این بدانی  
 بگوشت تمام باقی  
 درین صحنه عالی  
 عطا شد و در آن وقت  
 بنام کسی رسیدی غرض  
 خداوندی تو را از مایه  
 شهیدان راه بهستی نماند  
 ازین من بوی این بدانی  
 بگوشت تمام باقی

ہلاک میشود شہید پاک است آما این ہمہ بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود  
بتکلف خود را برین نیت باید آورد و بہ حضرت حق سبحانه تعالیٰ و متضرع باید بود تا حقیقت نیت  
میشر گردد بکنائیم لکن اوردنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير نصیحت دیگر کہ بیان  
نمودہ فی آید التزام نماز تہجد است کہ از ضروریات طریق است در حضور ہم بشما گفتہ بود کہ  
این معنی مختصر نماید و بیداری خلاف معتاد میسر نشود جمیع از متعلقات برین امر باید گماشت  
تا دوران وقت شمار بطووع یا بکثرہ بیدار سازند و نگذارند کہ شما در خواب غفلت افتادہ باشید  
چون چند روز چنین کنند امید است کہ بے تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و  
نصیحت دیگر احتیاط در رقمہ است چہ در کار است کہ ہر چہ از ہر جا کہے باید باید خورد و نماز  
عل و ضربت شرعی نباید کرد و این کس بسر خود نیست تا ہر چہ داند بکند مولاے دار و جل  
سلطانہ کہ با مروت ہی تکلیف فرمودہ است و رضا و عدم رضاے خود را بتوسط انبیا کہ  
رحمتہاے عالمیان علیہم الصلوٰۃ والسلام بیان نمودہ است بے سعادت بندہ  
باشد کہ خلاف مرضی مولاے خود را تقاضاے نماید و بے اذن مولی در ملک و ملک مولی تصرف  
کند شرم باید داشت رعایت رضاے صاحب مجازی مینماید و میخواہید کہ دقیقہ دین با  
فرود داشت شود و مولاے حقیقی بتاکید و مبالغہ از امور نامرضی نہی میفرماید و زجر بلیغ مینماید  
پیچ التفات بآن نمے نماید این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید ہنوز پیچ نرفته است و  
ندارک سابق ممکن است کہ التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ بشارت است مقرر  
را مہ ذلک اگر کہے مقرر ہر ذنب بود و بان خوب نہ باشد منافق است صورت اسلام دفع  
عقوبت او نماید و منع عذاب او نکند زیادہ چہ تاکید و مبالغہ نماید العاقل تکفیر الاشارة  
دیگر و مواضع خوف و در محال استیلا اعدا از برائے امن و وفاست قرآن سورہ لایات  
مجرّب است لا اقل ہر روز و ہر شب یازدہ بار بخوانند و در حدیث مصطفوی علیہ السلام

۱-۲

21.

三

کتاب

三

1

100

1

11

1

二

12

८५

۱۰۰

10

1000

3.45

إِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ أَمْرُهُ مَنْ نَزَلَ مِنْزِلًا لَمْ يَقُلْ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ  
مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ حَتَّىٰ أَنْزَلَ مِنْ مَنَزِلِهِ ذَلِكَ وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ تَبَعَ الْهَدْيَ

## مکتوب (۵) هفتاد و م

بسم الله الواحد لا هوری صدور یافته در بیان اسرار و حقائق کعبه معظمه که چنانچه در انسان  
نمونه عرش است نمونه کعبه معظمه هم است و مائیناسب ذلک در انسان چنانچه قلب نمونه  
عرش رحمن است جل سلطانة و ظهور قلبی او انوار و ج ظهور عرش است از بیت الشریع  
انسان نشانه ایت که میانه است و از زمین و شمال بیگانه است و حسن بقیت بیگانه است  
ارباب این دولت عظمی بالاصالة انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات و بیعت و  
وراثت این بزرگواران از امتان ایشان هر کرا باین دولت مشرف سازند در اصحاب  
انبیاء علیهم الصلوات و النجیات بیکت صحبت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیحات  
این دولت بیشتر بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون متطاوله  
اگر یک را باین دولت بوارثت و بیعت مشرف سازند معتنم بود و کبریت امر باشد و این شخص  
و خل زمره اصحاب کرام است علیهم الرضوان و از سابقان است و صاحب این نسبت  
علیه بدولت مرکز مطلوب متمیز است هر چند در نفس مرکز هم مراتب است اما بدولت سبقت  
مشرف است زیاده ازین معما چه و نماید و پیش ازین مرموز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه  
این نسبت علیه سر بر آر و نسبتها پیش همه روبرو آر و دنامه و نشانی از ان نماند چه نسبت  
قلب و چه نسبت غیر قلب اذا جاء نصر الله بطل نهر عینی نشان آن موطن است اصحاب  
این دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محازی افتاده است و آنکه ازین صراطین  
و شمال است و حصول او بطل از ظلال است اگر چه در ظلال مراتب متفاوت اند اما همه بدایع ظلیت

کعبه و در آنست  
بسم الله الواحد لا هوری  
نمونه عرش است  
نمونه کعبه معظمه هم است  
عرش رحمن است  
انسان نشانه ایت  
ارباب این دولت  
وراثت این بزرگواران  
انبیاء علیهم الصلوات  
این دولت بیشتر  
اگر یک را باین  
و خل زمره اصحاب  
علیه بدولت مرکز  
مشرف است زیاده  
این نسبت علیه  
قلب و چه نسبت  
این دولت بر صراط  
و شمال است و حصول

بسم الله الواحد لا هوری  
نمونه عرش است  
نمونه کعبه معظمه هم است  
عرش رحمن است  
انسان نشانه ایت  
ارباب این دولت  
وراثت این بزرگواران  
انبیاء علیهم الصلوات  
این دولت بیشتر  
اگر یک را باین  
و خل زمره اصحاب  
علیه بدولت مرکز  
مشرف است زیاده  
این نسبت علیه  
قلب و چه نسبت  
این دولت بر صراط  
و شمال است و حصول

بسم الله الواحد لا هوری  
نمونه عرش است  
نمونه کعبه معظمه هم است  
عرش رحمن است  
انسان نشانه ایت  
ارباب این دولت  
وراثت این بزرگواران  
انبیاء علیهم الصلوات  
این دولت بیشتر  
اگر یک را باین  
و خل زمره اصحاب  
علیه بدولت مرکز  
مشرف است زیاده  
این نسبت علیه  
قلب و چه نسبت  
این دولت بر صراط  
و شمال است و حصول

بسم الله الواحد لا هوری  
نمونه عرش است  
نمونه کعبه معظمه هم است  
عرش رحمن است  
انسان نشانه ایت  
ارباب این دولت  
وراثت این بزرگواران  
انبیاء علیهم الصلوات  
این دولت بیشتر  
اگر یک را باین  
و خل زمره اصحاب  
علیه بدولت مرکز  
مشرف است زیاده  
این نسبت علیه  
قلب و چه نسبت  
این دولت بر صراط  
و شمال است و حصول

بسم الله الواحد لا هوری  
نمونه عرش است  
نمونه کعبه معظمه هم است  
عرش رحمن است  
انسان نشانه ایت  
ارباب این دولت  
وراثت این بزرگواران  
انبیاء علیهم الصلوات  
این دولت بیشتر  
اگر یک را باین  
و خل زمره اصحاب  
علیه بدولت مرکز  
مشرف است زیاده  
این نسبت علیه  
قلب و چه نسبت  
این دولت بر صراط  
و شمال است و حصول

۱۴۰. منقسم اند ۵ فراق دوست اگر اندک ست اندک نیست ۶ درون دیده اگر نیم موت بسیار است  
 ۱۴۱. هر که از صراط مستقیم برابر دانه خردله جدا افتاد تا میرود و دور تر میرود و از وصول بطلوب بعید تر  
 ۱۴۲. ۵ ترسم ز سی کعبه ای آغرابی ۶ کین ره که تو میروی بترستان سیت ۷ نکبتنا  
 الله سبحانه على الصراط المستقيم والسلام على من اتبع الهدى

## مکتوب هفتاد و یکم

۱۴۳. بحضرت مخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی صدور یافته  
 لا اله الا الله محمد رسول الله کلمه اولی متضمن اثبات مرتبه و وجوب  
 تعالی و تقدس و ظهور مرتبه و وجوب در صورت مثالی بصورت نقطه اقرب ست از ظهور آن  
 مرتبه که بصورت طویل و عریض مشهود گردد و هر چند در آن مرتبه نه نقطه را گنجایش ست و نه دایره را  
 نه آنجا طول را محال ست و نه عرض و عمق را لا جرم در صورت کشفی کلمه ثبت در رنگ نقطه  
 و کلمه محمد رسول الله که نبی از دعوت خلق ست که با جسام و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را  
 آنجا قدم را بیخ ست ناچار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض در آید درین  
 مقام سالک بواسطه بقیه شکر که دروے مانده است کلمه ثانیه را در رنگ دریای محیط میابد  
 کلمه اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا خیال میکند از نیجاست که این فقیر نیز بواسطه  
 بقیه شکر که مانده بود حکم کرده است و نوشته که کلمه ثانیه دریای ست که در جنب آن کلمه اولی  
 کال نقطه است و درین مقام صاحب فتوحات مکتبه نیز گفته است که جمع محمدی اجمع ست از  
 جمع بے پایان الهی جل سلطان و چون بعنا یر الله سبحانه و تعالی بیچونی مرتبه و وجوب  
 تعالی و تقدس ست پر تو اندازد و احاطه بے کیفی آن مرتبه مقایسه ظاهر گردد و عالم بتما یرین  
 طول و عرض حکم جزو لای تجزئی پیدا کند نسبت بریای بے پایان چیز را که اول نقطه

در تمام کلمات الهی

الله  
 این الی و این الی  
 سلمه الله تعالی



میافت این وقت دریائے بے پایان میابد و دریائے محیط را از جزو لای تجزئی خور و تر می بیند  
 از اینجا کسی که ولایت فضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلمه اولی است و نبوت  
 ملائم کلمه ثانیه زیرا که گوئیم نبوت عبارت از حصول هر دو کلمه مقدسه است عروج نبوت بکلمه  
 اولی تعلق دارد و نزول آن بکلمه ثانیه پس مجموع کلماتین حاصل مقام نبوت باشد نه آنکه کلمه ثانیه  
 حاصل مقام نبوت است چنانچه جمیع گمان برده اند و کلمه اولی را مخصوص بولایت داشته اند  
 نه اینچنین است بلکه هر دو کلمه هم حاصل مقام ولایت اند باعتبار عروج و نزول و هم حاصل مقام  
 نبوت اند بخرج و نزول غایه مافی الکتاب مقام لایت ظل مقام نبوت است و کمالات ولایت و کمالات  
 مرکبات نبوت را در مقام سکر هر چه گویند مخد و زند و این فقیر نیز در سکریات بایشان شریک است و  
 لهذا در بعض مکاتیب خود کلمه اولی را مناسب مقام لایت نوشته است کلمه ثانیه را مناسب مقام  
 نبوت سکریم نعمت عظمی است اگر بگویند آری از کفر طریقت باسلام حقیقت برند و بگویند لا تَوَاضَعُ لَنَا  
 نَسِیمَا اَوْ اَخَطَا نَا بِصَدَقَةِ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ الصَّلٰوَةُ وَاَلَسَّلَامُ وَاَرْحَمُ اللّٰهُ عِبَادًا قَالِ اٰمِیْنَا

بیان نشانگان  
 افضلیت  
 یعنی خود پیش نبوت  
 حضرت ایشان در سکر  
 یعنی بیان احوال و کمالات  
 و کمالات هر دو است  
 المقدس که کلمه  
 و اینان کلمه سطر  
 بجهت کلمه

### مکتوب هفتاد و دوم

به مخدوم زادگی خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان آنکه معامله به بیت الله المقدس فوق  
 تجلیات و ظهورات و فوق ظهور عرشی است و در بیان الحاق و وصول حقیقت کعبه شوق  
 زیارت صورت بصورت کعبه معظمه الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ  
 ظهور عرشی هر چند فوق همه ظهورات است اما معامله که به بیت الله المقدس مربوط است فوق  
 ظهورات و تجلیات است آنجا نام ظهور و تجلی بردن تنگ است تجلیات و ظهورات حکم محیط  
 دایره دارند و این معامله در حکم مرکز آن دایره است و تنگ نیست که محیط دایره با وجود سحر  
 ظل مرکز دایره است زیرا که همان نقطه مرکز ظل خود را پهن ساخته است و برنگ صد نقطه برآمده

مکتوب هفتاد و دوم  
 یعنی بیست و دوم  
 از مکتوبات  
 در سکر  
 در سکر  
 در سکر

مُحِيطِ دَاوَرِه گشته است و در مَآخِزِ فِیْنِه تعبیر به نقطه از قبیل تعبیر با قُرب اشیا است  
 و الا آنجا نقطه نیز در رنگ دَاوَرِه مَفْقُود است نه ظاهر را آنجا مجال است و نه مظهر را و در آن  
 موطن نه اصل گنجایش دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت سرادر رنگ ظل در راه مانده  
 است بیت چه گویم با تواز مرغی نشانه که با عتقا بود هم آشیانه به زعنفنا  
 هست نامه پیش مردم به مرغ من بود آن نام هم گم به کعبه انبیاء بنی اسرائیل علی  
 بَنِیْنَا و عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّحِیَّاتُ که صخره بیت المقدس است کمالات و ظهورات  
 آن آخر رجوع کمالات این کعبه معظمه دارند و لمحق باین میگردند چه اطراف را غیر از حقوق  
 بمرکز چاره نیست طُرُق تا بمرکز رسد که صراط مستقیم است بمطلب راه نیابد و اشوقاَه الی  
 لِقَاءِ الْكَعْبَةِ الْمُعْظَمَةِ + قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي  
 بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِیْهِ آيَاتٌ بِّیِّنَاتٌ مَّقَامُ الزَّهْرِيْمِ وَمِنْ دَخَلَهُ  
 كَانَ اٰمِنًا وَاِلٰیهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ  
 عَنِ الْعَالَمِيْنَ هٗ تَرْحِمُ بِفَضْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْحَاقُّ بِحَقِیْقَةِ كَعْبَةِ مِیْشَر شده است  
 و ترقیات بے اندازه بعد از حقوق بوصول پیوسته است اما شوق ملاقات صورت بصورت  
 است حج فرض گشته است و امن طرق هم بواسطه غلبه سلامت متحقق شده است و شوق ادا  
 آن فرض هم بوجه کمال است لیکن تسویف در تسویف است استخاره بسفر مساعدت کم مینماید  
 و هر چند نیک متوجه میشود راه رفتن نیکشاید و وصول بکعبه بنظر نمی آید چه توان کرد در تخیر  
 ادا فرض اینهمه عذر را سودمند نیست بهر حال بقصد ادا فرض حج بتوفیق الله سبحانه از خانه  
 باید برآمد و پدید و سر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمت است عظمی و اگر در راه ماند  
 امیدواری نقد وقت است رَبَّنَا اَسْمِعْ لَنَا نَوْدًا وَاغْفِرْ لَنَا اَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَصَلَّى  
 اللَّهُ تَعَالٰی عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَبَارَكَ وَسَلَّمَ

یعنی نقطه که از محیط  
 بر آن گشته است  
 و در آنجا مجال است  
 و نه مظهر را و در آن  
 موطن نه اصل گنجایش  
 دارد و نه ظل چه اصل  
 نیز از آن دولت سرادر  
 رنگ ظل در راه مانده  
 است بیت چه گویم با  
 تواز مرغی نشانه که  
 با عتقا بود هم آشیانه  
 به زعنفنا هست نامه  
 پیش مردم به مرغ من  
 بود آن نام هم گم به  
 کعبه انبیاء بنی اسرائیل  
 علی بنی نسا و علیهم  
 الصلوات و التحیات که  
 صخره بیت المقدس است  
 کمالات و ظهورات آن  
 آخر رجوع کمالات این  
 کعبه معظمه دارند و  
 لمحق باین میگردند چه  
 اطراف را غیر از حقوق  
 بمرکز چاره نیست طرُق  
 تا بمرکز رسد که صراط  
 مستقیم است بمطلب  
 راه نیابد و اشوقاَه الی  
 لِقَاءِ الْكَعْبَةِ الْمُعْظَمَةِ  
 + قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ  
 وَتَعَالَى إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ  
 وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي  
 بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى  
 لِّلْعَالَمِينَ فِیْهِ آيَاتٌ  
 بِّیِّنَاتٌ مَّقَامُ الزَّهْرِيْمِ  
 وَمِنْ دَخَلَهُ كَانَ اٰمِنًا  
 وَاِلٰیهِ عَلَى النَّاسِ  
 حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ  
 اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ  
 فَاِنَّ اللَّهَ عَنِ الْعَالَمِيْنَ  
 هٗ تَرْحِمُ بِفَضْلِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ الْحَاقُّ بِحَقِیْقَةِ  
 كَعْبَةِ مِیْشَر شده است  
 و ترقیات بے اندازه  
 بعد از حقوق بوصول  
 پیوسته است اما شوق  
 ملاقات صورت بصورت  
 است حج فرض گشته  
 است و امن طرق هم  
 بواسطه غلبه سلامت  
 متحقق شده است و  
 شوق ادا آن فرض هم  
 بوجه کمال است لیکن  
 تسویف در تسویف است  
 استخاره بسفر مساعدت  
 کم مینماید و هر چند  
 نیک متوجه میشود  
 راه رفتن نیکشاید و  
 وصول بکعبه بنظر  
 نمی آید چه توان کرد  
 در تخیر ادا فرض  
 اینهمه عذر را سودمند  
 نیست بهر حال بقصد  
 ادا فرض حج بتوفیق  
 الله سبحانه از خانه  
 باید برآمد و پدید و  
 سر قطع مراحل باید  
 نمود اگر وصول میسر  
 شد نعمت است عظمی  
 و اگر در راه ماند  
 امیدواری نقد وقت  
 است رَبَّنَا اَسْمِعْ لَنَا  
 نَوْدًا وَاغْفِرْ لَنَا اَنْتَ  
 عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ  
 وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالٰی  
 عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ  
 وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ  
 وَبَارَكَ وَسَلَّمَ

# کتاب هفتاد و نهم سیم

بحضرت مخدوم زادگی محمد الدین خواجه محمد معصوم سَلَّمَ اللَّهُ تَعَالَى صدور یافت و بر بیان ظاهر و باطن انسان کامل و مائتاسب ذلک الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى انسان عبارت از مجموع عالم خلق و عالم امرست عالم خلق را صورت و ظاهر انسان تصور مینمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان میدانند و اعیان ثابت را که حقائق ممکنات گفته اند باین اعتبارست که ممکنات ظلال آن اعیانند و آن اعیان اصول اینهاست چه حقیقت و چه اعتباری ممکنات همان ظلال اعیانست که ممکنات بآن ظلال ممکنات گشته اند و وجود ظلی پیدا کرد بخلاف اعیان که تعینات و وجوبیه آنجا اثبات مینمایند و فوق مراتب امکان آنرا میدانند زیرا که تعین و وحدت و تعین و احدیت را که مرتبه اعیان ثابت است تعین و وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر را که تعین روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی دانسته اند پس تعین و وجوبی که حقیقت تعین امکانی گویند بسبیل تجزیه خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود نه از مرتبه و وجوب اصل شیئی که حقیقت شئست پس آنچه گفته اند که صوفی کاین باین بسته بظاهر با خلق است و باطن از ایشان جداست که با حق است بشما نه مراد از ظاهر عالم خلق او داشته اند و از باطن عالم امر او را خواسته اند و این مقام را که جمع بین التوجه بین است بس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد دانسته اند و مرتبه دعوت انگاشته و این فقیر را درین موطن معرفت خاصه است و آن آنست که شخصی باشد از اخص خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و ظاهر بود و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین اوست باینها و حیوانات دیگر که کالاً اصل اند مر آن اسم را حتی آنست إِلَى حَضْرَةِ الذَّاتِ الْمُجَرَّدَةِ عَنِ الشُّعُورِ وَالْإِعْتِبَارَاتِ این عارف تمام المعرفة چون جمیع مراتب امکانیه را طے کرده و اصول بآن اسم که قیوم اوست و در ایستاده است

مورد علم  
شما بر آن حضرت  
شیخ قدس سره  
بیان ملامت و حدیث  
در کتاب اول از عقاید  
بیان فرموده اند

مقامات اسمی  
در هفتاد و نهم

شما فیض  
مقامات اسمی  
در هفتاد و نهم

مقامات اسمی  
در هفتاد و نهم















فج گشت یو آنکه چون این و آسمانها نبوده <sup>تعیین</sup> و تخصیص شش روز از کجا بوده و یوم الأحد از  
یوم الاثنين چگونه جدائی داشته و یوم الثلاثاء از یوم الأربعاء چه نوع ممتاز بوده و یوم الخميس از  
از یوم جمعه چگونه متمیز گشته و چون <sup>بنایه جرب</sup> سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت  
حصول زمانه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض منفع گشت چه در کارت  
که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در پشت این طلوع و غروبست  
و امتیاز ایام ثابست <sup>ما</sup> کما ورد فی الاخبار اعتراض دوم که منفع شد و مخصوص بعلوم  
این فقیرست آنست که در حدیث قدسی آمده است <sup>در حدیث</sup> جَلَّ سُلْطَانُهُ لَا يَسْعُرُنِي أَرْضِي وَلَا  
سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُرُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص  
بقلب عبد مومن است و غیر او را این دولت میسر نشده است و تودر مکتوبات خود خلایق  
آن نوشته که ظهور اتم مرعش مجید راست و ظهور قلبی <sup>بنایه جرب</sup> لعلیست از ظهور عرشی و از تحقیق  
سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحد است <sup>بنایه جرب</sup>  
و سموات گنجایش نبود و در عرش بود آرز زمین و آسمانها یا آنچه درینهاست قابلیت  
آن وضعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت است پس حضرت نسبت قلبی  
با اعتبار ارض و سموات شده نسبت جمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلایق مفهوم  
حدیث قدسی متصور باشد <sup>پس آنکه در حدیث عرش</sup> فَاَنْذَرُكَ <sup>دوم</sup> الْاَعْتَاضُ الثَّانِي اَيْضًا يَأْتِي دَانَسْت که عرش مجید که محل ظهور  
تام است چون ارض و سموات را یا آنچه درینهاست در مقابل آن می اندازیم بے توقفت ناچیز  
مضمحل میگردد و اثر ازینها باقی نمی ماند الا قلب انسانی که <sup>مقابل او</sup> منصف برنگ است باقی میماند  
ولا شئ محض <sup>چیز</sup> نمیکردد و همچنین ظهور که در جانب فوق بماوراء عرش تعلق دارد که از عالم امر  
صرف است عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت بعرش بوده  
است و همچنین هر فوق را نسبت بحد خود همین حکم است <sup>مفصل</sup> اِلَى اَنْ يَنْتَهِيَ عَالَمُ الْاَمْرِ

[illegible][illegible]

دستور  
جمهوری اسلامی ایران

المجلد ١٢  
الجزء ١٢  
الكتاب ١٢  
العدد ١٢  
الطبعة ١٢  
الطبعة ١٢

ایماندار  
ظلال صفات جمال  
رضی عطاقت

۱۲

میکوید که شادان

غود و انجمن

سید محمد تقی و سید محمد تقی



# مکتوب هفتاد و نهم

بولانا حسن برکی صدر یافته در جواب عریضه او که اعتراضات بطور کلام صوفیه نموده بود و در  
 آخر مکتوب نوشته بود که گویا هر حکم از احکام شرعی در پیچه ایست که موصیست بشهر مقصود  
 و در بیان استفسار مانده دیگر که نموده بود **الحمد لله** و **سلام علی عباده الذین اصطفی**  
**صیغه شریفه اخوی شیخ حسن** **احسن الله تعالی حاله** رسید چون بوی از تشیع و استقامت  
 داشت خوشوقت گردانید نوشته بودند که ملوک که مشهورست و معتقد سالکان که مفهوم است  
 اینست که مبتدی را ذکر باید گفت تا وقتی که دل گویا شود و باز تا وقتیکه از ذکر گفتن باز میماند  
 و محل الهامات و تجلیات شود و سالک ب مقام فائز رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند که فنا آنست  
 که از دید و دانش سالک آنچه مستی بالغیرست رخت پر بند و بنیر از واجب تعالی و تقدس  
 در دید و دانش سالک نماند که از اَشهود و مشاهد و غیرهما گفته اند مقصود آنکه بر عم خود حق را می بیند  
 تعالی و مستی بالغیر را نمی بیند و دو بین را مُشترک طریقت می نامند و نوشته اند که فقیر را این  
 معارف و مانند این معارف از جای بر ذریه که اگر مقصود ایشان اینست که حق را جل سلطان  
 در دنیا به بصرو یا به بصیرت دیده میشود اگر این شهود و رؤیه شعور دارند پس ایشان نیز مُشترک  
 طریقت باشند و اگر این معنی شعور ندارند پس آنچه خبر میدهند و که خبر میدهند و نوشته اند که آنچه  
 می بینند بکل وجه و من الوجوه خواه تجلی صوری باشد و خواه معنوی و خواه نوری و یا غیر اینها  
 و آن مَرئی که ذات حق میداند جل و علا من حیثی که آنچه مستی بالغیرست ظهور و میداند  
 نزد این فقیر بیجا صلی دور از کارست و خلاف نص کریمه **لیس کمثله شیئی** و کریمه لا  
 تذکره الا بصار شاید این معنی است پس این قوم چه می بینند و چه میدانند که میگویند که  
 غیر حق نمی بینیم جل و علا و نمیدانیم و از اعمارت از شهود و مشاهد که ده اند و این همه

این مکتوب هفتاد و نهم است  
 در جواب عریضه او که اعتراضات  
 بطور کلام صوفیه نموده بود  
 در بیان استفسار مانده دیگر  
 که نموده بود الحمد لله و سلام  
 علی عباده الذین اصطفی  
 صیغه شریفه اخوی شیخ حسن  
 احسن الله تعالی حاله رسید  
 چون بوی از تشیع و استقامت  
 داشت خوشوقت گردانید  
 نوشته بودند که ملوک که  
 مشهورست و معتقد سالکان  
 که مفهوم است اینست که  
 مبتدی را ذکر باید گفت تا  
 وقتی که دل گویا شود و باز  
 تا وقتیکه از ذکر گفتن باز  
 میماند و محل الهامات و  
 تجلیات شود و سالک ب مقام  
 فائز رسد که اول قدم  
 ولایت است و گفته اند که  
 فنا آنست که از دید و دانش  
 سالک آنچه مستی بالغیرست  
 رخت پر بند و بنیر از واجب  
 تعالی و تقدس در دید و دانش  
 سالک نماند که از اَشهود و  
 مشاهد و غیرهما گفته اند  
 مقصود آنکه بر عم خود حق را  
 می بیند تعالی و مستی بالغیر را  
 نمی بیند و دو بین را مُشترک  
 طریقت می نامند و نوشته اند  
 که فقیر را این معارف و مانند  
 این معارف از جای بر ذریه که  
 اگر مقصود ایشان اینست که  
 حق را جل سلطان در دنیا به  
 بصرو یا به بصیرت دیده  
 میشود اگر این شهود و رؤیه  
 شعور دارند پس ایشان نیز  
 مُشترک طریقت باشند و اگر این  
 معنی شعور ندارند پس آنچه  
 خبر میدهند و که خبر میدهند و  
 نوشته اند که آنچه می بینند  
 بکل وجه و من الوجوه خواه  
 تجلی صوری باشد و خواه  
 معنوی و خواه نوری و یا غیر  
 اینها و آن مَرئی که ذات حق  
 میداند جل و علا من حیثی که  
 آنچه مستی بالغیرست ظهور و  
 میداند نزد این فقیر بیجا  
 صلی دور از کارست و خلاف  
 نص کریمه لیس کمثله شیئی و  
 کریمه لا تذکره الا بصار  
 شاید این معنی است پس این  
 قوم چه می بینند و چه  
 میدانند که میگویند که  
 غیر حق نمی بینیم جل و  
 علا و نمیدانیم و از اعمارت  
 از شهود و مشاهد که ده اند  
 و این همه









۱۰ بر شکر غلطید ۱۱ صفر اثنیان ۱۲ از یرائے کوری سودا ییان ۱۳ امثال این سخنان از برائے  
تنویر و تشویق طالبان و مہوسان ایراد نموده می آید و اللہ سبحانہ الموفق بقیۃ المرام رافع  
رقیبہ فقرا محی قاسم بزرگ زاده است و در خدمت فقرا بوده است اما در حجر تربیت برادر کلان  
بنار و نسیم کلان شده است و معتبائے روزگار کم دیدہ شوق ملازمت شما دارد اگر در خیال  
ملازمان سرکار خود ساخته بحال و التفات فرعی دارند از گرم بعید نخواهد بود زیاد و چه تصدیق و ہر

مکتوب ہفتاد و نہم

بشیخ یوسف برکی صدور یافتہ در جواب رسالہ او کہ مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال  
باسلام و مائتایب ذلک ۱۰ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ رسالہ کہ نوشتہ حوالہ  
مولانا عبدالحی نموده بودند کہ بنماید و رین مدت نموده روزیکہ مولانا بابورا ہی میشد آن رسالہ را آورده ضم  
اساخت چون مطالعہ نموده شد باعث فرحت گشت کہ مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از  
اقبال باسلام چنانچہ اسلام مجازی بہ از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز بہ از کفر طریقت است  
در کفر طریقت ہمہ سیکست و در اسلام طریقت ہمہ صحیح چنانچہ صحیح مجازی بہ از سکر مجازی است صحیح  
طریقت نیز بہتر از سکر طریقت است ثمرہ کفر طریقت تشبیہ و نتیجہ اسلام طریقت تنزیہ بہتر قدر فرق  
کہ در میان تشبیہ و تنزیہ است ہما قدر فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طالعہ کہ جمع میان  
تشبیہ و تنزیہ اختیار کردہ اند و آنرا کمال دانستہ اند آن تنزیہ نیز از حمار تشبیہ است کہ در نظر شان  
تنزیہ در آمدہ است و الا تشبیہ را چہ یارا کہ با تنزیہ حقیقی جمع شود و در تشبیہان انوار آن منضمول و با حیر  
نگر و دوسے بے ہر جا شود مہر آشکارا ۱۱ سہارا جز نہان بودن چہ یارا ۱۲ حضرت حق سبحانہ  
و تعالیٰ بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گردانا و بالنبی والہ الا لحاجد علیہ و علیہم الصلوٰات و  
السَّلَامَات مولانا بابو چون بر سر راہ بود بچند کلمہ اختصار فتاد والسلام علیکم و علی من لدیکم

۱۰ قلم منقذ تائب  
۱۱ قلم نفعی و فانی  
۱۲ قلم بکبریا  
۱۳ قلم در آردن  
۱۴ قلم در آردن  
۱۵ قلم در آردن  
۱۶ قلم در آردن  
۱۷ قلم در آردن  
۱۸ قلم در آردن  
۱۹ قلم در آردن  
۲۰ قلم در آردن  
۲۱ قلم در آردن  
۲۲ قلم در آردن  
۲۳ قلم در آردن  
۲۴ قلم در آردن  
۲۵ قلم در آردن  
۲۶ قلم در آردن  
۲۷ قلم در آردن  
۲۸ قلم در آردن  
۲۹ قلم در آردن  
۳۰ قلم در آردن  
۳۱ قلم در آردن  
۳۲ قلم در آردن  
۳۳ قلم در آردن  
۳۴ قلم در آردن  
۳۵ قلم در آردن  
۳۶ قلم در آردن  
۳۷ قلم در آردن  
۳۸ قلم در آردن  
۳۹ قلم در آردن  
۴۰ قلم در آردن  
۴۱ قلم در آردن  
۴۲ قلم در آردن  
۴۳ قلم در آردن  
۴۴ قلم در آردن  
۴۵ قلم در آردن  
۴۶ قلم در آردن  
۴۷ قلم در آردن  
۴۸ قلم در آردن  
۴۹ قلم در آردن  
۵۰ قلم در آردن  
۵۱ قلم در آردن  
۵۲ قلم در آردن  
۵۳ قلم در آردن  
۵۴ قلم در آردن  
۵۵ قلم در آردن  
۵۶ قلم در آردن  
۵۷ قلم در آردن  
۵۸ قلم در آردن  
۵۹ قلم در آردن  
۶۰ قلم در آردن  
۶۱ قلم در آردن  
۶۲ قلم در آردن  
۶۳ قلم در آردن  
۶۴ قلم در آردن  
۶۵ قلم در آردن  
۶۶ قلم در آردن  
۶۷ قلم در آردن  
۶۸ قلم در آردن  
۶۹ قلم در آردن  
۷۰ قلم در آردن  
۷۱ قلم در آردن  
۷۲ قلم در آردن  
۷۳ قلم در آردن  
۷۴ قلم در آردن  
۷۵ قلم در آردن  
۷۶ قلم در آردن  
۷۷ قلم در آردن  
۷۸ قلم در آردن  
۷۹ قلم در آردن  
۸۰ قلم در آردن  
۸۱ قلم در آردن  
۸۲ قلم در آردن  
۸۳ قلم در آردن  
۸۴ قلم در آردن  
۸۵ قلم در آردن  
۸۶ قلم در آردن  
۸۷ قلم در آردن  
۸۸ قلم در آردن  
۸۹ قلم در آردن  
۹۰ قلم در آردن  
۹۱ قلم در آردن  
۹۲ قلم در آردن  
۹۳ قلم در آردن  
۹۴ قلم در آردن  
۹۵ قلم در آردن  
۹۶ قلم در آردن  
۹۷ قلم در آردن  
۹۸ قلم در آردن  
۹۹ قلم در آردن  
۱۰۰ قلم در آردن



إِلَى الْإِدَايَةِ شَنِيدَةً بِأَنَّهُ كَانَ أَشْرَكَكَ دِمْيَانِ مُبْتَدِي وَشَتِي فِي صُورَتِ سِتِّ كَمْ مُوجِبِ  
قَبَابِ مُتَتِي سِتِّ وَالْإِلَاعِ چِه نِسْبَتِ خَاكِ رَا بَا عَالِمِ پَاكِ + تَرَكَا هِ مَتَوَسِّطِ رَا بَا شَتِي نِسْبَتِ نَبُو  
مُبْتَدِي دَوْرَازِ مُعَاكَلِه رَا بَا اَوْ چِه نِسْبَتِ بُو دَرَبِنَا آشِيمُ كُنَّا كُوْرْنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ كَذَبَكُمْ +



شہنشاہ آن دادشاهان بگدایان این دادہ از ان تا این فرق بسیارست چہ آن از رضائے  
مولی جَلَّ سُلْطَانُہُ بعبیت و این برضائے او تعالیٰ نزدیک است و نیز محاسبہ آن ثقیل است  
و محاسبہ این خفیف است بِبَنَّا اِیتِنَامِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّجْ لَنَا مِنْ اَمْرِ نَادَشْدًا بِرُخْرَدَارے  
سلطان مراد توفیق تو بہ و انابت یافتہ است و طریقہ را اخذ نمودہ از حضرت حق سُبْحَانُہُ وَ  
تَعَالٰی ثَبَات و استقامت مَسْئُول است وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ عَلٰی سَائِرِ الْاِخْوَانِ +

مکتوب ہشتاد و دو (۸۲)

بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دنیا کے دینہ و تہیض نمودن بر شریعت  
 عز او مایکاسب ذلک اللہم صغیر الدنیا با عیننا و کثیر الاخرة فی قلوبنا بحرمہ حبیبک  
 علیہ و علیٰ الہ الصلوٰۃ والسلام فرزند عزیز با تمیز زہار بمرغرات و دینہ راغب نشوی و  
 بطم اقات فانیہ فریفتہ نگر دی و سعی نمائی کہ در جمیع حرکات و سکنات بمقتضائے شریعت  
 غما عمل نموده آید و بروفق ولبت زہرا زندگانی کرده شود اول تصحیح اعتقاد بمقتضائے آرائے  
 علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیدم ضروریست بعد از ان احکام معاہدہ فقہیہ  
 علیہ است در ادائے فرائض اہتمام تمام باید نمود و در ظل و حرمت نیک احتیاط باید فرمود  
 و عبادات نافلہ در جنب عبادات فرائض کاملط روح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر  
 مردم این وقت در ترویج نوافل اند و در تحریب فرائض و اہتمام نوافل عبادات اہتمام دارند  
 و فرائض را خوار و بے اعتبار شمرند مبلغ کلی تقریب و بے تقریب مستحق و غیر مستحق بدینہ ایک  
 جیتل در ادائے زکوٰۃ ایشان را در مصرف دادن متعسرست میدانند کہ یک جیتل و زکوٰۃ داد  
 یہ از کہہائے صدقہ نافلہ است در ادائے زکوٰۃ مجر و امثال امر مولیٰ است جل سلطانہ و در  
 صدقہ نافلہ بسیارست کہ منشأ آن ہوائے نفسانی بود لہذا در فرض ریا را گنجایش نیست

میرزا یحییٰ خان قزوینی

4

10

三

٢٠

23

12


حصہ ہفتم  
کتوبات امیر مہاراجہ

وہی ہے جس نے ان کو

فلسفہ از متعالی و شریعت  
مجلد ششم  
کتابخانه اسلامیہ  
کراچی

الشيخ دمين

۱۰۰



و در نقل حواله نگاه ریاست از نجاست که در ادای زکوة اظهار اولست که نفی تهمت نماید و در صدقه نافلة است تا بهرست که ائین قبول است باجمعه از التزام احکام شرعیه چاره نیست تا از مضرت دنیا رستگاری تصور شود اگر تحقیقت ترک دنیا میسر نگردد و از ترک عکس دنیا کوتهی نکنند و آن التزام شرعیست در افعال و افعال و الله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدی +

مکتوب ششما (۸۳) و ویدوم

نہایت

[illegible]

یہ ایک مرد باکست  
 کہ دوست در شہر  
 است اور مہلت  
 قطعہ من حلیات  
 طویل متفق علیہ  
 یعنی خبر ہے  
 از کلمات نامہ یہ خبر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله  
والحمد لله رب العالمين

سید الشہداء  
نقشہ

أَجَابَ بِمَحَبَّةٍ وَأَخْلَصَ إِشَارَاتٍ بَانِي بَيَانٍ نُوْدَةٍ بِرِينَ كُفْتُكَوْ أَوْدُو وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ  
اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَاللَّزَمَ مُتَابِعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب ہشتاد و چہارم (۸۴)

شیخ حمید بنگالی صدور یافته در بعضی از مواضع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ  
وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی اخوی ارشدی میان شیخ حمید عجب انزوای اختیار نمودند  
که سلام و پیام را هم آنجا گنجایش کمتر است درین هفت و هشت سال یک کتابت از جانب شما  
رسیده است آن هم نام تمام و بے سر انجام کتابها که ازین جانب میرود معلوم نیست که بشما میرسد یا  
نمیرسد اخوی اعزّی شیخ عبدالحی چون متوجّه وطن خود بوده است با و گفته که یکبار خود را بشما  
رساند و بر احوال شما مطلع گردد شیخ عبدالحی نزدیک پنج سال در خدمت بوده است و اکثر خدمت  
حضور با و تعلق داشته از علوم و معارف فقیر سیراب است و از احوال جذبه و سلوک آگاه است  
بمشارالیه گفته است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف آنچه مناسب وقت  
و حال بود در میان آورد احوال گذشته و آنچه فقیر وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را  
بمشارالیه و انمائند و بآنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال را بمشارالیه بمشافه بشما خواهد  
گفت انشاء الله تعالی و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی .

مکتوب ہشتاد و پنجم

شیخ نور محمد صدور یافته در بعضی از کلمات شیخ عبدالحی <sup>سزاوار</sup> اکمل <sup>سزاوار</sup> علیاً و سلام علی عبادہ  
الذین اصطفی احوال و اوضاع فقر این حدود مستوجب حمدت و الاستغفار من اللہ  
سبحانہ استقامتکم <sup>سزاوار</sup> انوی میان شیخ عبدالحی <sup>سزاوار</sup> ہم شهری شماس <sup>سزاوار</sup> و یہ چوار شماس آمدہ است



قال فی رد المحتار المحکم  
 ان لا یصح تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف  
 واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف  
 واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف

است علی صاحبها الصلوة والسلام والتخیرة واجتناب از بدعت نامرضیه است هر که احیا  
 سنتی از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید است فکیف که احیای  
 فرضی از فرض یا احیای واجبه از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر  
 علماء خفیه واجب است و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض است و نزد بعضی از علماء حقیقه  
 سنت است و پیش اکثر مردم این عمل متروک گشته است احیای این یک عمل نهاده از ثواب  
 صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیة من الحجل والحرمه  
 والکراهة و غیرها فرموده اند که واپس دادن نیکوکار را بکسی که از آن کس بستم به جهت شرعی  
 گرفته باشد بهتر است از آنکه دولست درم تصدق نماید و فرموده اند اگر شخصی را عمل صالح در  
 رنگ عمل بی غیر بود و یا آنکس نیکوکار از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرد تا آن نیم  
 و آنک را ادا نماید با جمله ظاهر با احکام شرعیة متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلود  
 نشود و متحلی با احکام شرعیة بی انداد باطن متعزیت علماء فتوای میدهند و کار را اهل الله  
 میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر است و هر که باطن پر دازد و از ظاهر در ماند  
 محجرت و احوال باطن استدرجات ویند علامت صحت حال باطن اهتمام متحلی ظاهر است  
 با احکام شرعیة طریق استقامت این است والله سبحانه المتوفی

واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف  
 واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف

## مکتوب هشتم و هشتم (۸۸)

به ملا بریج الدین صدور یافت در رضا بقضا و التذاد بفعل مولی الحمد لله وسلام علی  
 عباده الذین اصطفی بنده مقبول است که بفعل مولا خود راضی باشد و آنکه تابع رضای  
 خودست بنده خودست اگر مولی بر خلق قوم بنده اجرایی کار و نماید باید که بنده در وقت شادان  
 و خندان باشد و همان فعل مولا راضی خود باید بلکه بکن فعل مشدود بود و اگر عیاد باشد سبحان الله

واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف  
 واما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف

مدرست انکس باطن پروازد و از ظاهر در ماند

و اما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف  
 و اما الف من رد المحتار  
 وجوب تعدیل الاکرام  
 وجمیع ما هو الموقوف

نور الخالق

اورا ازین فعل کرامت پیدا آید و سینه او تنگی آرد و دایره بندگی او دورست و از قرب مولی مطرود  
و مجبور چون طاعون مرادوست تعالی باینکه آنرا مراد خود دانسته شادان و خرم باشند و از استقامت  
طاعون کج ابر و نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن مثلند و باشند هرگز آجل  
نمیست که احتمال زیادتى و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلا عافیت طلبند  
و از تخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا و سوال بنده است قَالَ رَبُّكُمْ اِذَا عُوْنِي اَسْتَجِبْ  
لَكُمْ مَوْلَانَا عَبْدُ الرَّشِيدِ اَمَدَه احوال آن بقعه را بیان نمود عافاكم الله سبحانه عَنِ  
الْبَلِيَّاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ

### مکتوب هشاد و نهم

بسیادت پناه میر محبوب الله و نصیحت صدور یافته اَحْمَدُ لِلّٰهِ ثَبَتْنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَ اَنَامُكُمْ  
عَلَى جَادَةِ اَبَائِكُمْ اَلْكَرَامِ صَدَقَ حَبِيبِهِ سَيِّدَنَا نَامَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
اَحْوَال و اوضاع فقرائے این حدود و مستوجب حمدست لله سبحانه الحمد و المنة دائما و على  
نبيّه الصَّلَاةُ وَالْحَيَّةُ سَرَّمَدًا الْمَسْئُولُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ سَلَامُكُمْ وَعَافِيَتُكُمْ وَ ثَبَاتُكُمْ  
وَ اسْتِقَامَتُكُمْ مَحْمُودًا مَكْرَمًا شَفِيعًا اَثَرًا رَاقٍ كَارِزَةً مَيْرُودًا و هر آنکه میگذرد بختی از عمر کم سن  
و آجل مسمی را قریب میسازد امروز اگر نشتی نشد فردا غیر از حیرت و ذلت نقد وقت نخواهد بود و تمام  
باید کرد که درین چند روز حیات بروقت شریعت غم از زندگانی نموده آید تا نجات متصور شود این  
وقت وقت عمل است وقت عیش و پیش است که ثمره این عمل است در وقت عمل عیش کردن زراعت خود  
را بسز خوردن است و از ثمره آن باز داشتن است زیاده چتصدیق و هدایت صوری و محنوی محصل با و

### مکتوب نودم

ای خدایا...  
...

یعنی بابت کرامت  
اوقات این است  
از باب الخیر  
اشارت است بکبر  
که واقع است در بدنه  
من نظر و سوره و توفیق  
و در باب  
یعنی بابت کرامت  
اوقات این است  
از باب الخیر  
اشارت است بکبر  
که واقع است در بدنه  
من نظر و سوره و توفیق

این بر نفس کرم و از عمر کرم است  
کاز ناسان کرم و در علم بود



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بمزار عرب خان در سفارش صدور یافت آید که الله سبحانه و نصركم على الأعداء الأفاقيين  
و لا نفسية و نجاكم عن البليات الصورية و المعنوية قال رسول الله صلى الله تعالى عليه  
و على آله و سلمه أن خلق عيال الله و أحب الخلق إلى الله من أحسن إلى عيال الله حضرت حق  
سبحانه و تعالى متکفل از رزاق خلایق گشته است پس خلایق در رنگ عیال او باشند تعالی  
هر که بعیال کس متواسا کرده باشد و بار او بر دوشته باشد هر آینه این کس محبوب صاحب آن  
عیال خواهد بود که او را بسکارساخته و مونت او را بر خود گرفته بناءً على ذلك بتصدیع جرات مینماید  
که حافظ حامد در صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عجمه شان  
نیتواند برآمد رسول از کرم ایشان امداد و اعانت مشارالیه است که یانرا از برائے کرم بهانه کا  
ما فقط حامد

۱۰۶

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مکتوب نود و یکم (۹۱) والسلام

بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید در انشراحاب قلوب قوسین او اذنی اسجد لله و سلام علی  
عباده الیقین اصطفی الله عزوجل از مقام قلوب قوسین او اذنی بشنو که چون انسان کامل بعد از  
تمامی سیر الی الله بسیر فی الله متحقق شود و متخلق باخلاق الله گردد و با جمال این سیر را نیز تمام  
کند و دایره ظهور عکوس آسمان و صفات را که موقوف بسیر فی الله است با انجام رساند شایان آن  
میکرد که معشوق با صالیه بے شائبه طلبیت و بے توهم حالتیت و محلیت در فی ظهور فرماید چون  
صفات ذاتیه معشوق را از ذات او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین  
عاشق خواهد بود و قوس حصول خواهد پیوست که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام  
اعلائے مقامات قلوب قوسین است که متعلق بظهور صلی است بے شائبه ظنی و اگر بعینایتر الله  
سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت  
بیج نخواهد درین وقت بفضل خداوندی جل سلطان که اسم و صفت به تمام از نظر او میخیزد و جز

۱۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نور الخلق

ذات بیچ چیز لمحوظ و مشهور و انما اندر چند صفات موجود باشند اما مشهور و انبوند درین حال  
 برتر آواذنی بطوریه آید و از قوسین اثر نیما نذین مقام اعلی چون مبوط واقع شود قدیم اول عالم  
 خلق خواهد افتاد بلکه در غرض خاک خواهد شست که آن عنصر پاک با وجود دوسری و مجوری اقرب  
 موجودات است بعالم قدس عجب کار و بارت اگر عروج و صعود را اعتبار میکنیم عالم امر را اقرب  
 موجودات میدانیم بلکه اخفای عالم امر را از همه اقرب مییابیم بعالم قدس و چون بنزول و مبوط  
 نظر می اندازیم دولت قرب نصیب عالم خلق نیابیم بلکه نصیب عنصر خاک میدانیم بل نقطه  
 اولی از دایره چون جانب عروج اورا ملاحظه می نمایم اقرب نقطه بآن در جانب عروج نقطه ثانیه  
 است از آن دایره و در جانب مبوط که ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه بآن نقطه اولی نقطه  
 اخیر آن دایره است این قدر فرق است که آن نقطه ثانیه در عروج معروض از نقطه اولی است  
 و این نقطه اخیر مقبل و متوجه بهمان نقطه اولی است شتان مابین المعروض و المقبل چه نقطه  
 ثانیه میل بطهورات نقطه اولی دارد و نقطه اخیر پشت بطهورات نموده ذات ظاهرا خوانان  
 فاین هو من ذاك ربنا اتنا من لدنك رحمة وهی لنا من انوارك شدا والسلام علی من اتبع الهدی

### مکتوب نود و دوم (۹۲)

بسیادت آب میر محمد نعمان صد و ریافته در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است و خوارق  
 و کرامات شرط آن نیست و در بیان حکم سجده تحجیه مرسلطین را و مایتناسب ذلک استجیل الله  
 و سلام علی عبادیه الذین اصطفی استیادت آب اخوی اعززی میر محمد نعمان خوش وقت باشند  
 و بدانند که ظهور خوارق و کرامات شرط ولایت نیست و چنانچه علمای مکلف بحصول خوارق و کرامات  
 نیستند اولیا نیز بطهور خوارق مکلف نیستند و ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطان  
 که بعد از بیان ماسوی باولیا خود کرامت میفرماید شخصی را این قرب عطا فرماید و از احوال

نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است

نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است

نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است

نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است

نقطه اولی است

نقطه اولی است  
 نقطه اولی است  
 نقطه اولی است

















بر خیز موت برآمده قدم در کوئے وصال محبوب خواب نهاده و بدولت فضل و اتصال به عزراحت  
 اختیار مشرف خواب گشت **هـ** هَیْئَتُهَا لَا دُبَابُ النَّعِیمِ نَعِیمُهَا + وَلِلْعَاشِقِ الْمُسْکِنِ مَا  
 یَجْرَعُ + رَبَّنَا أَنْصِرْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا آثَمَنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ  
 وَالْحَیَّةُ وَالْبُرُکَّةُ عَلَى خَیْرِ خَلْقِ اللَّهِ وَعَلَى إِخْوَانِهِ الْکَرَامِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ إِلَى یَوْمِ الْقِیَامِ

### مکتوب نود و چهارم

بوالناجده القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جفا شدن عدم از صورت و  
 حقیقت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **ا** حَمْدُ اللَّهِ  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ حَقَائِقِ ممکنات بعلم این فقیر چنانچه  
 در بعضی مکاتیب نوشته است عبارت از عداوت است که منشأ هر شر و نقص است بالعکس  
 صور علمیه آسماء و صفات الهی جلّ شأنه که در آن عداوت ظهور یافته اند غایت ما فی الباب  
 آن عداوت در رنگ بیوی اند و آن عکوس در رنگ صورت است که در بیوی حال گشته است  
 تشویش و تمیز عداوت بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن عداوت متمیز و این  
 قیام در رنگ قیام عرض جوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که بیوی گفته اند  
 تشویش بیوی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله تعالی سبحانه سالک متوجه جناب  
 قدس خداوندی جلّ شأنه بنظر و مراقبه میگرد و ساعه فساعه از مایوس اعراض مینماید  
 آن عکوس صور علمیه آسماء و صفات واجبی جلّ سلطانته در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر  
 قرین خود که عداوت است استیلا و تسلط میابد **ا** اِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالَمُونَ معالیه تابجائے  
 میرسد که عداوت همچون اصل و بیوی بوده است مرعوس را روبرو استیلا آید بلکه تمام از  
 نظر سالک محقق میگردند و غیر از عکوس با اصول و اصول خود در نظر او نمی ماند بلکه عکوس

نور الحقائق  
 مکتوب نود و چهارم  
 در بیان حقیقت فنا و بقا و جفا شدن عدم از صورت و حقیقت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن  
 بوالناجده القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جفا شدن عدم از صورت و حقیقت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن  
 بوالناجده القادر انبالی صدور یافته در بیان حقیقت فنا و بقا و جفا شدن عدم از صورت و حقیقت عارف و نسبت مجاورت بهم رسانیدن



اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجه آتم خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس  
 بر صاحب جامه تاثیرست چه اگر جامه گرم است لایس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است بشدی  
 متاثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر یافته و اثر او را در تمام بدن ساری  
 دید اما میداند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضیست نه ذاتی از مجاور خارج آمده  
 است نه از مجامیس در خل اگر شتر و نقص است که ازان عدم ناشی گشته هم عرضیست نه خارجی  
 ذاتی و اصل صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صفت و صفات  
 بشریت با دیگران مساوی اما از او بی و از اینها بی جنس و ظهور صفات بشریت عرضیست  
 که از مجاور آمده است و دیگران را ذاتی و اصلی شتان مابین تمام عوام مشارکت صوری را ملاحظه  
 نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعتراض آیند  
 محروم میمانند گرچه فَقَالُوا ابْشِرْ بِهَذَا وَنَا فَكْفَرُوا وَكَرِهَهُ وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَا كُلُّ  
 الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ نَبِيًّا شَانِ جَلِ شَانِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ  
 بشریت در خود می بیند می باید که حال آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت دیده  
 است و سرایت کرده است و خود را تمام و کمال ازان صفات پاک و برتر میابد و شمه ازان در  
 خود احساس نمیکند لِلَّهِ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِثْلَةُ عَلَى ذَلِكَ این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود  
 در رنگ آنست که شخصیکه لایس بلباس سرخ است بر سرخی لباس مجاور سرخ ینماید آلبه آن چون  
 تیر ندارد سرخی مجاور شخص را سرخی آن شخص دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب میسازد  
 هر کش افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش تقد خود مردانه است  
 آب نیل است و بقبضی خون نمود قوم موئے رانه خون بود آب بود  
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ  
 الْوَهَّابُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ط

اینجا که حقیقت بقاست این نسبت بر وجه آتم خواهد بود و غایه ما فی الباب جامه را بعد از لباس  
 بر صاحب جامه تاثیرست چه اگر جامه گرم است لایس بگرمی متاثر میگردد و اگر سرد است بشدی  
 متاثر میگردد و همچنین این عدم مانند جامه را در خود تاثیر یافته و اثر او را در تمام بدن ساری  
 دید اما میداند که این تاثیر و سرایت بیرونی است نه درونی عرضیست نه ذاتی از مجاور خارج آمده  
 است نه از مجامیس در خل اگر شتر و نقص است که ازان عدم ناشی گشته هم عرضیست نه خارجی  
 ذاتی و اصل صاحب این مقام هر چند با سایر مردم در بشریت مشارکت دارد و در صفت و صفات  
 بشریت با دیگران مساوی اما از او بی و از اینها بی جنس و ظهور صفات بشریت عرضیست  
 که از مجاور آمده است و دیگران را ذاتی و اصلی شتان مابین تمام عوام مشارکت صوری را ملاحظه  
 نموده خواص بلکه اخص خواص را در رنگ خود تصور کرده در مقام انکار و اعتراض آیند  
 محروم میمانند گرچه فَقَالُوا ابْشِرْ بِهَذَا وَنَا فَكْفَرُوا وَكَرِهَهُ وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَا كُلُّ  
 الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ نَبِيًّا شَانِ جَلِ شَانِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ  
 بشریت در خود می بیند می باید که حال آن صفات آن عدم مجاور است که در کلیت دیده  
 است و سرایت کرده است و خود را تمام و کمال ازان صفات پاک و برتر میابد و شمه ازان در  
 خود احساس نمیکند لِلَّهِ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِثْلَةُ عَلَى ذَلِكَ این صفات که بسبب مجاور ظاهر میشود  
 در رنگ آنست که شخصیکه لایس بلباس سرخ است بر سرخی لباس مجاور سرخ ینماید آلبه آن چون  
 تیر ندارد سرخی مجاور شخص را سرخی آن شخص دانسته حکمهای خلاف واقع منتسب میسازد  
 هر کش افسانه بخواند افسانه است و آنکه دیدش تقد خود مردانه است  
 آب نیل است و بقبضی خون نمود قوم موئے رانه خون بود آب بود  
 رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ  
 الْوَهَّابُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ط

نقد





این اسلام طریقت را یا اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد  
نسبت اتحاد باین اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام بعینت اند فرق در میان اینها بظاهر شریعت  
و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت مرتبه کفر طریقت از اسلام  
صورت شریعت بلند تر است هر چند نسبت یا اسلام حقیقت شریعت پست و آدین است  
نه آسمان نسبت به عرش آمد فرود + ورنه پس عالی است بیش خاک تود + و از مشایخ  
قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَشْرَكَهُمْ بِكَ بِشُطُوحَاتِ تَكَلُّمٍ نَمُوْدَةٍ است و سخنان مخالف ظاهر شریعت  
گفته همه در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سُکُوبِ تِیْزِی است بزرگانیکه بدست  
اسلام حقیقت مشرک گشته اند از امثال این سخنان پاک و مبر اند و بظاهر و باطن اوقات را  
با نبیاء دارند و متابِع ایشان عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ پس شخصیکه تکلم بشطحیات نماید  
و با همه در مقام صلح باشد و همه را بر صراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات تِیْزِی  
نکند و بوجود اِشْتِیاقِ قَائِلِ نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسید است و بکفر طریقت متحقق  
گشته است و نسیان ماسوی فرموده مقبول است و سخنان او ناشی از سُکُوبِ اَنْدُ و از ظاهر مبر  
و اگر آن شخص بمحصل این حال فیه وصول بد جُأْوَلِ از کمال یا این سخنان متکلم است و همه  
را بر حق و بر صراط مستقیم میدانند و تِیْزِی باطل از حق نمی نماید از زنادقه و ملاحده است که مقصود  
ابطال شریعت است و مطلوبش رَفْعِ دَعْوَةِ انبیاء که رحمت عالمیان عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ  
پس این کلمات خلافیه هم از محقق صادر میشوند و هم از مبطل محقق را آب حیات اند و مبطل را  
سَمِّ قَاتِلِ در رنگ مایوئیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قبلی را خون ناگوار این مقام  
مَرْکَةُ الْاَقْدَامِ است جَمْعِ غُفْرِ از اهل اسلام به تقلید سخنان اکابر آب سُکُوبِ از صراط مستقیم  
منحرف گشته پس کوچه های ضلالت و خدایت افتاده اند و دین خود را بر پا داده اند و اندیشه  
اند که قبول این سخنان مشروط بشرط است که در آب سُکُوبِ موجودند و در ایشان مقصود معظم

اینکه طریقت از اسلام صورت شریعت بلند تر است

است

نیت

اینها

است

است

است

است

است

است

است

است

است

است



از احکام شرعیہ او و آن کفر و الحاد و زندہ است <sup>این</sup> محل این شبهہ چیت بدان از شدک  
 اللہ تعالیٰ و ہذاک سوء الصراط این شبهہ و امثال این شبهہ را کہ جمعی بر حضرت خلیفہ ثلاثہ  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و بر سایر صحابہ کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم ایراد مینمایند و باین تشکیکات  
 رد ایشان میخواہند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ  
 و السلام قبول نمایند و بدانند کہ نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام  
 از ہوا و ہوس مزنی شدہ بودند و سینہ ہائے شان از عداوت و کینہ پاک گشتہ و دانند کہ ایشان  
 اکابر دین و کبرائے اسلام کہ بذل نمودہ اند طاقہ ہائے خود را در اعلائے کلمہ اسلام و در نصرت  
 سید انام و اتفاق فرمودہ اند اموال خود را در اعلائے کلمہ اسلام از برائے تائید دین متین در  
 نیل و نہار و در ستر و چار و گذشتہ اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و  
 مساکین خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انہار خود را از ہمت محبت رسول علیہ و علیہم  
 الصلوٰۃ و السلام و التسلیمات و ایثار نمودہ اند نفس رسول شد بر محبت نفوس خویش و اختیار کردہ  
 محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشان شہادت گشتہ است و علم شان  
 ملک و سینہ ہائے معجزات و خوارق تا آنکہ غیب ایشان شہادت گشتہ است و علم شان  
 عین شدہ و <sup>در شہادت</sup> <sup>عیان</sup> وہم الذین آثنی اللہ تعالیٰ علیہم فی القرآن الجیدہ رضی اللہ عنہم و رضوانہ  
 بذلک مثلہم فی الثورۃ و مثلہم فی الاخیل ہر گاہ جمیع اصحاب کرام درین کرباات شریک  
 باشند از اکابر صحابہ کہ خلفا را شیدین باشند از بزرگیہائے ایشان چه و ناماید تہمان فاروق  
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در شان او رسول خود را فرمودہ یا ایہا النبی حسبتک اللہ دمن  
 اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمودہ است کہ سبب نزول این آیت  
 کہ یہ اسلام حضرت فاروق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول  
 شرف محبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام و التسلیمات و بعد از دانستن بزرگیہا و علو

نور الحقائق

این شبهہ را کہ جمعی بر حضرت خلیفہ ثلاثہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و بر سایر صحابہ کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم ایراد مینمایند و باین تشکیکات رد ایشان میخواہند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف صحبت خیر البشر را علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام قبول نمایند و بدانند کہ نفوس ایشان در صحبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام از ہوا و ہوس مزنی شدہ بودند و سینہ ہائے شان از عداوت و کینہ پاک گشتہ و دانند کہ ایشان اکابر دین و کبرائے اسلام کہ بذل نمودہ اند طاقہ ہائے خود را در اعلائے کلمہ اسلام و در نصرت سید انام و اتفاق فرمودہ اند اموال خود را در اعلائے کلمہ اسلام از برائے تائید دین متین در نیل و نہار و در ستر و چار و گذشتہ اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و مساکین خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انہار خود را از ہمت محبت رسول علیہ و علیہم الصلوٰۃ و السلام و التسلیمات و ایثار نمودہ اند نفس رسول شد بر محبت نفوس خویش و اختیار کردہ محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشان شہادت گشتہ است و علم شان ملک و سینہ ہائے معجزات و خوارق تا آنکہ غیب ایشان شہادت گشتہ است و علم شان عین شدہ و وہم الذین آثنی اللہ تعالیٰ علیہم فی القرآن الجیدہ رضی اللہ عنہم و رضوانہ بذلک مثلہم فی الثورۃ و مثلہم فی الاخیل ہر گاہ جمیع اصحاب کرام درین کرباات شریک باشند از اکابر صحابہ کہ خلفا را شیدین باشند از بزرگیہائے ایشان چه و ناماید تہمان فاروق کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ در شان او رسول خود را فرمودہ یا ایہا النبی حسبتک اللہ دمن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما فرمودہ است کہ سبب نزول این آیت کہ یہ اسلام حضرت فاروق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف محبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام و التسلیمات و بعد از دانستن بزرگیہا و علو







تذکرہ لایسٹونی سنگھ

برابر اقال غاصب

پس از این که  
و کلام از خودشان  
درست

آنکه خردمند است

عنا حالت خیر  
دو عدد داده است  
(و فرموده)

الموافق لثبوت العقد في المدة

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

روغنیات و روغن

حصہ ہفتم  
تعارف نامہ ریائی  
دفتر

١٠٠

سید بن ابی طالب  
صلی اللہ علیہ وسلم

سَمِعْنَاكَ عَلَيْهِ وَالْقَبِيلِ  
الشَّيْخُ قَالَ فَلَمَّا

منها ما فلو نقد  
عن

خطاب من ذكلك  
ان رجعت

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضهم منهم قال  
كذلك خلاهم

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ  
وَتَعَالَى لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ  
أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ هَرَكَةُ جَمِيعِ صَحَابِهِ مِيشِ أَنْفَتِ وَبَعْدَ أَنْفَتِ  
إِنْفَاقٍ وَمُقَاتَلَةٍ كَرْدِهِ أَنْدِ مِشْرِ بِهَيْبَتِ بَاشَنَدِ أَكَابِرِ صَحَابِهِ كِهْ دَرِ انْفَاقِ وَمُقَاتَلَةِ وَهُمَا جَرَهُ اسْتَقْبَلِ  
چگونه و چه تواند گفت و اعظمت درجات ایشان را چگونه در یک نماید که بصیت اهل تفسیر گفته اند  
که کریمه لا یستوی در شان حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نازل گشته است که استقبالی سابق  
ست در انفاق و مقاتله و قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ  
تَحْتَ الشَّجَرَةِ أَمَّا مُحَمَّدٌ فَهُوَ الْحَبِيبُ الْمُذْكَرُ التَّوَكَّلُ عَلَيْهِ وَتَعَالَى اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كِهْ سَبْعَا مَبْر  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که بدو فرخ ز رود یک کس از آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند  
و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى ازین قوم خوشنود شد و شکست  
که تکفیر شخصی که پیشتر بهشت باشد بکتب سنت کفر است و از آنچه قبلاً مقدمه خال  
آنکه توقفت حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه در میان قرطاس نه از روی رد و انکار  
بوده عیاذاً بالله سُبْحَانَهُ مَنْ ذَلِكَ آيِن قسم سو ادب و ذرات و دمانه سغیر که خلق عظیم  
مُشْتَفِست چگونه باشد بلکه از ادانای صحابی که یکبار یا دو بار بشرف صحبت خیر البشر مشرف  
گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوام امت او که بدولت اسلام تسبیح گشته اند این  
قسم رد و انکار متوجه نیست تکلیف کسی که از اکابر و ذرات و دمانه باشد و از اعظم مهاجرین و انصار  
بود این معنی تجل نموده آید حضرت حق سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَتَقَدَّسَ عَنْ انْصَافِ دَادِ که با اکابر دین این  
قسم سؤر ظن پیدا نکنند و نا فهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه نمایند بلکه مقصد حضرت فاروق استقام  
و استفسار بوده چنانچه گفته استفسار مؤه یعنی اگر بجهت و اهتمام طلب قرطاس فرایند آورده شود و اگر  
درین باب چند داشته باشد درین وقت نازک تصدیق ایشان نباید داد چه اگر بوجی و اگر طلب

(۵) مقدمہ

١٠٠

سید بن ابی طالب  
صلی اللہ علیہ وسلم

سَمِعْنَاكَ عَلَيْهِ وَالْقَبِيلِ  
الشَّيْخُ قَالَ فَلَمَّا

منها ما فلو نقد  
عن

خطاب من ذكلك  
ان رجعت

بسم الله الرحمن الرحيم

بعضهم منهم قال  
كذلك خلاهم













جانب اعلیٰ حاصل میگردد و متین شد که اول کمال بخش است و ثانی نقصان افزایس اول محور شد  
و ثانی متمتع <sup>بمهر</sup> و الله سبحانه الملتزم للصواب ربنا ایتنا من لدنك رحمة و هیئ لنا من  
امرنا رشداً والسلام علی من اتبع الهدی ط

## مکتوب نود و هشتم (۹۸)

حضرت مخدوم زاده مائے جامع الأسرار و العلوم خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم مدظلهمما در برتر  
قرب و معیت عالم با حق عز و جل سبحانه و فرق در شرارت عدم و شرارت البیس علیہ اللعنة  
صدور یافت. التحمل لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ سوال کرده بودند که علما گفته اند  
که حضرت حق سبحانه و تعالی نه دخل عالم است و نه خارج عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از  
عالم تحقیق این بحث چیست جواب حصول این نسبت دخول و خروج و اتصال و انفصال نظریه  
موجود متصور است که موجودی نظر بوجود دیگر از این نسبت خالی نیست و در مانحنی فیہ  
دو موجود کائن نیست تا حصول این نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است عالم که ماسواست  
سبحانه مہوم و متخیل هر چند عالم بطن حضرت حق سبحانه و تعالی اقبال و استحکام بر نهی  
پیدا کرده است که بار تقار و ہم و خیال مرتفع نیست و معامله تغیم و تعذیب ابدی با و مربوط  
اما ثبوت آن در مرتبه حس و وہم است و بیرون حس و وہم او را قدمگاه نیست کمال قدرت  
اوست سبحانه که مہوم متخیل را در حق ثبات و استقرار حکم موجود عطا فرموده است و احکام  
موجود بر دے جاری ساخته اما موجود موجود است و مہوم مہوم هر چند ظاهر بیان مہوم را  
نظریه ثبات و استقرار او نیز موجود تصور نمایند و موجود دانند تحقیق این معنی در کتب رسائل  
خود تفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد آنجا رجوع نمایند پس موجود را نسبت مہوم از این نسبت  
بیچ ثابت نباشد توان گفت که موجود نه دخل مہوم است و نه خارج مہوم و نه اتصال مہوم

مکتوب نود و هشتم

بقی اسوالت فی مقام تعلیم  
علی بنی مہوم و مہوم  
نموده

مکتوب نود و هشتم  
مکتوب نود و هشتم

مکتوب نود و هشتم  
مکتوب نود و هشتم  
مکتوب نود و هشتم  
مکتوب نود و هشتم













وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ <sup>پس</sup> پیدہ بودند کہ گاہ ہست کہ سالک در وقت عروج  
خود در مقامات اصحاب انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ باجماع از فضل اندیسا بدیکہ  
بہست کہ خود را در مقامات انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام میاید حقیقت این معاملہ  
چہیت بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک با ربان مقامات توہم میکنند و شرکت اول  
درین مقامات با مالی آن مقامات در تحصیل مے آرند و باین توہم و تخیل رد و طعن مینمایند و زبان  
لامت و شکایت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این مہمایا بد نمود جو ابش  
آنست کہ وصول اسافل مقامات اعلیٰ گاہ ہست کہ از قبیل وصول فقر و محتاجان بود کہ با ربان  
اصحاب دول و بائکہ خاصہ از باب نعم میسر گرد تا از اینجا حاجت خواهند و از دول و نعم ایشان  
در وزہ نمایند و دراز کار بود کہ این وصول را مساوات و شرکت فہم و بہست کہ این وصول  
از قبیل تماش بود کہ بواسطہ و وسائل سیر اکمن خاصہ امر او سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماش  
کند و رغبتہ بخلو پیدا آرد توہم مساوات ازین وصول چہ گنجایش دارد و تخیل شرکت ازین سیر  
و تماش چہ متصور بود وصول خادمان بائکہ خاصہ مخدومان تا حقوق خدمتکاری بجا آرند محسوس  
وضیع و شریف است آبلے بود کہ ازین وصول توہم مساوات و شرکت نماید ہر قرآن شے و  
مکس رائے و شمیرہ دارے قرین سلاطین عظام است و در اخصل آئکہ ایشان حاضر خیلے  
خبط مے طلبد کہ از اینجا توہم شرکت و مساوات نماید بلایے در دمنیان از در و دیوار مے آید  
مردم از برائے لامت غریبے بہانہ مے طلبند و از برائے طعن و تشنیع او محملے میجویند حضرت حق  
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ اِنْصاف شان دہد بایستے کہ در حق ضعیفے محملے از برائے رفع شر و دفع ملا  
مے طلبیدند و در حفظ عرض مسلمانے میکوشیدند امر ایشان کہ طعن مینماید از دو حال خالی  
نیست اگر اعتقاد دارند کہ صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات است با ربان مقامات  
عالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و از زمرہ اہل اسلام مے برآرند چہ شرکت در نبوت و

ماتیلات علی فرق و دیوان بیوقوف ۱۲

فاحش

۱۶

فاحش

۱۷

لحن

نہجائند

قادر علی ہر سہولت  
دال و فتح و داوین  
دولت است  
عینہ تعجب ہر روز  
سوال بچندانی  
مکاتبات نام برائی  
مستند را حاد و شریک  
مصاب و خشنین  
و بار  
کشت









و از لذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب اکتفا نمایند لکن ذلک حکم  
 و مصایح و سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قدرت و تواناست که دوستان  
 را هم در دنیا لذات بخش و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و لذت در یکی مستلزم تألم در  
 دیگری و حق ایشان نباشد جوالیش بوجه مستی که اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نه  
 کشیدند قدر قیمت لذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند نعمت صحت و عافیت دائمی  
 را کما یستغنی درک نمیکردند بکلی تا جمیع نکشند لذت طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدر فراغ ندانند پس  
 گویا مقصود از تألم موقت ایشان تحصیل کمال لذت دائمی شان است جمال است که برائے ابتلا  
 عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر شده است یضیل به کشید و قیامیدی به کشید  
 جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این بزرگواران هر چه  
 از جمیل مطلق جل شأنه برسد از اسباب التذاذ شان است از بلاها همان لذت بگیرند که از نعمها بلکه  
 از بلاها بیشتر محفوظ اند که خالص مراد محبوب است و نورعنا این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعمها  
 است و گریزان از بلاها نیست بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت  
 باشد خطه که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر دنیا این نمک نیداشت نزد  
 ایشان بجوئے نمی ارزید و اگر این حلاوت در کمنے بود در نظرشان حبیث مینمود  
 غرض از عشق توام چاشنی دروغ نیست + ورنه زیر فلک آسپاسم چه کم است  
 پس دوستان او تعالی هم در دنیا مستلذذ اند و هم در آخرت محفوظ و مسرور و این لذت دنیا  
 ایشان بحد آخرت شان جنگ ندارد آن لذت دیگر است که سخط آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل  
 است آهی چیست این که دوستان خود را گردی که هر چه سبب تألم و دیگران مست سبب التذاذ شان  
 است و هر چه دیگران را رحمت است این بزرگواران را رحمت است و نعمت دیگران نعمت شان است  
 مردم در شادی شادند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غم فرحناک

۱. بیتی بجه قدرت  
 ۲. توانا و خلقت حق  
 ۳. دنیا بلیات است  
 ۴. خدا بلیات است  
 ۵. گریه و فغان  
 ۶. بنده و تقوی  
 ۷. در دنیا و آخرت  
 ۸. از بلاها و لذت  
 ۹. از دنیا و آخرت  
 ۱۰. در غم و شادی  
 ۱۱. در دنیا و آخرت  
 ۱۲. در غم و شادی





















العلم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فحقى مبادك طالبان حق را حلال عداق يما وحدنيا به علمت فصول

چند بستیگیهاست، بنا بر آن مقبولان با نگاه برداری و محبوبان در نگاه سبحانی در تحصیل از انشای سمعی جمید بکار برده اند و در طی این عمر صعب  
جهان شمار بسیار نموده اند و بطلان میر کتب تصوف و قات عمر نیز خود را صرف نموده اند علی الخصوص کتبوبات قدسیات حضرت غوث محققین قطب عارفین عارفانی عالم  
و قاتق مثالی الشیر عرند الا قاضی الادانی الشیخ اکبر السمرندی النقشبندی لاولیسی الرحمانی محمد دالقا فی حق سر الله متبره در روح و روحه و  
و لوق رضیحه بیت لایذی ریک الواصف الطری خصا لصد به وان یتک مسالقا فی کل ما و صفا که بر کوازهها بیکه بر حله چهار بستیگییم و  
چو بر بستی شین این انضیق ساحت عبارتست از اصح چه نسبت خاک با عالم پاک پیشتر سرانجام به بیت جبره اریلیست وانی و شیفتگان ذات حق را باره لیست کافی حدما  
دو یا عظام از فهم مضامینش بهره یاکشند و هزار اصل کرام بطلان انشای از المم شدند و لیکن الی الله الشکلی از غارتگری ناسا فیک نخ را بجا سخن رسانیدند و فرق  
میان حق و ایل نیستند بسیار از تصرفات مخزن و اکثر از تحریفات معدن گشته بودند و از دستبرد مطایع چه غارتهاست که بر دستاخته و از لغزش قلمها کلام تصرفها که بر و کلم  
بفرختند با علایع العیج آن در سر این مسکین پیچ و پیچ بیکه از پیچ از حق سخا و تعالی پیدایش و از او سید و نجابت اخروی خود تصور کرده تفحص و وسیع و تصفیع بیخ نسخها  
خفگی کثیر لعدا و از اطراف جوانب فراهم آورده بکمال چه و تمام چه جمله ملک و عرف حرقش با را مقابل نموده فصل الله حسن قیقه با تمام خود حصه تقیم که کامل نفروم نیست بحلیه

طبع متعلق و متنبر گرانیده بدیه نظیرین پیکمین بر عایت موفیل گذرانیده و در فضل حق سبحا و تعالی و تقدیس اسمائش مستدک فرستورامبرین تیر با انجام خواهر رسانیده  
اول آنکه منتشر این فیما می علیه خطی بجزات و مرات مقابل نموده شد و هم آنکه حتی اربع در مواقع مختلف پنج نسخه فرونگذاشته شد و هم آنکه حتی اربع تخریج  
احادیث مندرجه کتاب بیان کرده شد چه چهارم آنکه در حل لغات مشکل و ربط عبارات بههم التزام تمام نموده شد چه پنجم آنکه فهرست جدیدی که اکثر اجمال مکتوبات توان  
بان طبعی کرده شد ششم آنکه بکاتبیکه عبارات عربی بوده اند تراجم آنها فارسی نوشته شد و هم هفتم آنکه در بعضی جاها و اول و اقل قلیل  
بذبح توهمات باطوخیالات فاسده حسب الفهم بر مژ و اشارت تعرض نموده اند و هم آنکه غالباً تراجم عبارات عربی و آیات قرآنی متعین سوره و احادیث نبوی  
بجاشیه نگاشته شد و هم آنکه عبارات عربی را مغرب گردانیده شد در عایت درکات صافیة و توصیفیه خصوصاً در مقامات مبهمه نموده شد و هم آنکه حال بعضی  
از اکابر کرامائے گرامی ایشان جا بجا تذکره است از کتب قوم تلاش نموده بجاشیه درج کرده شد علاوه بر این دیگر خصوصیات که بملاحظه ناظرین متعلق است

مَرْحُومَةً شَدَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَلِكَ حَمَلٍ ثَلَاثًا مُبَارَكًا عَلَيْهِ مَبَارَكًا فِيهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ

اجماعین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العلمین پس حضرات که اراده فرمایند این گوهر بیدار دارند بعنوان قیل طلب فرمایند :  
 امرت سرچو کفر پیوستی حاجی شیخ بدایا صاحب خاکسار و احوال و قیمت و قیمت به قسم منبج ذیل است

التعب

موصولہ افسیس منی آرڈر وپیکنگ وغیرہ بذمہ خریدار تفصیل فرمائش بذریعہ وی پی

یا بصورت وصولی قیمت نقد خواہ شد

درجہ خاص کانڈر سغید ولایتی.....

درجہ اول کاغذ سفید ڈیڑہ سنی ..... ۱۴۰۰

درجه سوم کاغذ بارانی . . . . .



CALL No. [

AUTHOR

TITLE

۲۹۴۵۸

۱۲۱۹۱

ACC NO ۱۵۲۳۸

۱۵۲۳۸

کتاب - علم و ادب

۲۹۴۵۸

۱۲۱۹۱

۱۵۲۳۸

کتاب - علم و ادب

Date

No.

Date

No.



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for text books and 10 Paise per volume per day for general books kept over due.

